



ارشاد الطالبین

حضرت قاضی شیخ محمد ثناء اللہ پانی پتی نقشبندی مجددی قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز



بازنویسی و ویرایش بر اساس نسخہ شیخیرازی محمدی سیفی، اسلام آباد

فهرست

۱	فهرست
۲	مقدمه
۳	زندگی‌نامه
۶	مقام اول : در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است
۶	فصل در اثبات ولایت
۹	فصل در تحقیق ولایت که آن چیست
۱۵	فصل در خوارق عادات
۱۸	مرتبۀ ی کشف حضرت مُجَدِّدِ اَلْفِ ثانی
۲۱	مقام دوم : در آداب مریدان
۲۲	بیان لطائف
۲۳	علامات پیر کامل و طریق تلاش (جستجو)
۲۵	تلاش (و جستجوی) شیخ دیگر :
۳۱	مقام سوم : در آداب مرشدان
۳۴	فصل در آن چه شیخ را با مرید سلوک باید کرد
۳۸	مقام چهارم : در اسباب قُرب الهی و تَرَقُّی در آن
۳۹	فصل در سیر آفاقی و انفسی
۴۰	فصل در برکات عبادات
۴۳	فصل در تاثیر مشایخ
۴۶	فصل در استعداد
۴۹	مقام پنجم : در مقامات قرب الهی
۵۷	فصل در ولایت : ولایت صغری
۶۱	خاتمه در سلوک نقشبندیه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الصلوة و السلام على سيد الانبياء و المرسلين حضرت محمد ن المصطفى صلى الله عليه و على آله الطاهرين و اصحابه اجمعين و اولياء الكاملين اما بعد : اين كتاب مبارك جهت سهولت و انتفاع طالبان ، توسط ارادتمندان طريقه عليه نقشبنديه بازنويسى گرديد زيرا يك نسخه از همين كتاب چاپ شده در لاهور، مشاهده گرديد كه مورد هجوم و تحريف قرار گرفته و آنچه به آن اضافه شده بود شبیه به تعاليم گروهی است كه به آنها وهابی یا سلفی می گویند و از بی خردی كلمات خود را به آن اضافه نموده اند حال آنكه آن كلمات اضافه شده با مطالب اين كتاب در تضاد كامل است و آن جماعت از بی خردی، جهل خود را به نمایش گذاشتند.

دلیل دوم، نوع نگارش و ادبیات آن بود كه سعی شد با ایجاد پاورقی و شرح مختصر بعضی كلمات در داخل پرانتز، یُسری در فهم مطالب كتاب حاصل آید. ناگفته نماند اِشراف به معانی لغات، دلیل فهمِ بطنِ اقوال عارفان نمی باشد و هر طالب و سالک بنا بر جایگاهی كه دارد مطابق همان جایگاه، كلام عرفا را درك می كند، بطور مثال طالبِ مبتدی، از بسم الله الرحمن الرحيم به اندازه ی معرفت خود چیزی می فهمد و متوسطان چیزی دیگر و منتهیان، مفهوم و معنای دیگر. حضرت قطب العارفين شيخ محمد كامل، كمال الدين مشتهر به شيخ كامل نقشبندی ابن حضرت شيخ عمر ضياءالدين نقشبندی قدس الله تعالى سرهما (رحلت به سال ۱۳۵۶ شمسی در تالش ايران) فرمودند نقطه ی باءِ بسم الله را در لوح المحفوظ می بینم كه تفسیرش به پهنا و وسعت كره زمین است. همچنین باید قیاس مفاهیم دیگر را نمود. پس برای درك مفاهیم عرفا باید قدم در جایگاه آنها گذاشت تا از آن مكان كه آنها مقام دارند و عالم وجوب و امكان را می بینند طالب را نیز همان دید و جایگاه حاصل شود .

زندگینامه

حضرت قاضی شیخ محمد ثناء الله پانی پتی عثمانی قدس الله تعالی سره العزیز متولد به سال یکهزار و یکصد و چهل و سه و متوفی به سال یکهزار و دویست و بیست و پنج، از مشایخ و خلفاء برجسته طریقه نقشبندی مجددی، عالم و فقیه حنفی شبه قاره ی هند زادگاه و موطنشان پانی پت، در نزدیکی دهلی بود و نسبشان با دوازده واسطه به شیخ جلال الدین چشتی صابری پانی پتی متوفی به سال هفتصد و شصت و پنج، ملقب به کبیر الاولیاء، و از جانب حضرت ایشان به حضرت عثمان بن عفان می رسند و نسب عثمانی آن حضرت نیز از همین رومی باشد.

آن حضرت از خردسالی استعدادی درخشان داشت و در هفت سالگی حافظ قرآن شدند. در نوجوانی زبان عربی را فراگرفته سپس به دهلی نزد حضرت شیخ ولی الله بن عبدالرحیم عمری مشتهر به شاه ولی الله محدث دهلوی قدس الله سره العزیز متوفی به سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش درس فقه و حدیث آموختند و در سن هجده سالگی در فقه و اصول متبحر گردیدند و چنان در این علوم چیره شدند که حضرت شاه عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی او را « بیهقی وقت » نامیدند.

حضرت ایشان همچنین در جوانی به سلوک و تصوف روی آوردند و نخست به حضرت شیخ محمد عابد سنّامی لاهوری نقشبندی مجددی قدس الله تعالی سره العزیز متوفی به سال یکهزار و یکصد و شصت، دست ارادت دادند و به سفارش حضرت ایشان پس از وفاتشان، به مریدی نزد حضرت میرزا صاحب جان جانان مظهر شهید قدس الله تعالی سره الاقدس متوفی به سال یکهزار و یکصد و نود و پنج رفتند. حضرت ایشان که به ارشاد حضرت میرزا صاحب قدس الله تعالی سره بیشتر اوقاتشان را به ذکر و مراقبه و قرائت قرآن می گذرانیدند، در مدت کوتاهی به مراتب بلند طریقت نقشبندی مجددی رسیدند. حضرت میرزا صاحب به آن حضرت علاقه بسیار داشتند و حضرت ایشان را به دلیل جدیت در سلوک، دیانت و تقوا « علم الهدی » لقب داده

ارشاد الطالبین

و خلیفه خود گردانیدند. حضرت قاضی آن گاه به پانی پت بازگشته و در آنجا چندی منصب قضا و حل اختلافات میان مردم را برعهده گرفت و به همین سبب، به قاضی نیز مشتهر گردیدند.

آثار آن حضرت عبارتند از :

۱- ارشاد الطالبین ۲- معرفت شیخ کامل ۳- محبوب العارفین ۴- حواشی بر المقالة المرضیة (الوضیة) فی النصیحة و الوصیة، که وصیت نامه اخلاقی شاه ولی الله دهلوی است بر وصایای سوم، چهارم، پنجم و هفتم آن شروحنی به فارسی نوشته اند ۵- حقیقة (حقوق) الاسلام ۶- الاخذ بالاقوی ۷- مالا بُد منه ۸- رساله در حرمت غنا ۹- رساله در حرمت متعه ۱۰- رساله در عشر و خراج

۱۱- تفسیر مظهری، به زبان عربی در هفت جلد که حاوی مباحثی در فقه با گرایش حنفی و نیز تصوف است و در آن از تفاسیر معروف قدما نظیر طبری، بغوی و بیضاوی، و نیز آثار ابن اسحاق، کلبی، ابن کیسان، اخفش، زمخشری و فیروزآبادی بهره گرفته شده است. آنحضرت این تفسیر را پس از مرگ شیخ خود، حضرت میرزا صاحب قدس سره و به یاد و نام او تألیف نمودند ۱۲- جواهر القرآن ۱۳- حلیة النبی ۱۴- شرح دعای حزب البحر ۱۵- فضایل نماز ۱۶- ترجمه تذکرة الموتی و القبور

۱۷- تذکرة المعاد (قیامت نامه) ۱۸- نجم الهدایة ۱۹- فایده جلیله ۲۰- سیف المسلول ۲۱- رساله احقاق ۲۲- شهاب ثاقب ۲۳- وصیت نامه، که آن را در ۸۰ سالگی خطاب به خانواده و منسوبانشان نوشته اند ، رحمة الله تبارک و تعالی علیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ،
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ، اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ آمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا
صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ،
وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ سَلَامٌ
عَلَى الْيَاسِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مَا سَأَلَكَ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ مُحَمَّدٌ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ بِكَ نَبِيُّكَ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
، اللَّهُمَّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي، وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي ، يَفْقَهُوا قَوْلِي ، أَنْتَ
حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ.

بعد حمد و صلوة، فقیر حقیر محمد ثناء الله پانی پتی موطناً، عثمانی نسباً، حنفی
مذهباً، نقشبندی مُجَدِّدی مشرباً، می گوید چون آرای مردم متفاوت دیده ام، بعضی
از آنها منکر ولایت اند و بعضی می گویند که اولیاء بوده اند لیکن در این زمانه ی فاسد
کسی نیست . بعضی در اولیاء الله عصمت خیال می کنند و می دانند که اولیاء الله هر
چه خواهند همان می شود و هر چه نخواهند معدوم گردد، و از قبور اولیاء به این
خیال مرادات خود طلب می کنند و چون در اولیاء الله و مقربان درگاه که زنده اند این
صفت نمی یابند از ولایت آنها منکر می شوند و از فیوض آنها محروم می مانند و
بعضی از آنها بر دست سفیهان و جاهلان که در اسلام و کفر هم فرق نمی کنند بیعت
می کنند و بعضی از آنها به سبب کلمات سُکریه^۱ شان و کلماتی که معنی ظاهری آن مراد
نیست، بر اولیاء الله انکار می کنند و تکفیر می نمایند و بعضی از آنها کلمات سُکریه را
حمل بر ظاهر کرده همان اعتقاد نموده و عقائد حقه که از قرآن و حدیث و اجماع
امت ثابت است، آن را از دست می دهند و بعضی بر علوم ظاهری اکتفا نموده از طلب
طریقت تَقَاعُد^۲ می کنند و بعضی از آنها در آداب اولیاء و ادای حقوقشان تقصیر می
کنند ، لهذا خواستم که کتابی موجز نویسم که مردم حقیقت ولایت دریابند و از افراط

^۱ جملاتی که اهل طریق در غلبات احوال بر زبان می رانند

^۲ باز ایستادن

و تفریط و تقصیر تحاشی^۱ نمایند. در این باب کتابی به زبان عربی نوشته بودم مسمی به **ارشاد الطالبین**، چون بعضی یاران گفتند چیزی به زبان فارسی باید نوشت تا فارسی خوانان از آن نفع گیرند، لهذا این رساله به زبان فارسی نوشته شد. این رساله بر پنج مقام تقسیم نموده شد. مقام اول در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است، مقام دوم در آداب که ناقصان و مریدان را می باید، مقام سوم در آداب مرشدان، مقام چهارم در آداب ترقی و حصول ولایت، مقام پنجم در رسیدن و رساندن به مراتب قرب الهی.

مقام اول: در اثبات ولایت و آنچه بدان متعلق است

فصل در اثبات ولایت

بدان آسعدک الله تعالی^۲ که چنان چه (همان گونه که) در انسان کمالات ظاهری هستند و آن (عبارت است از) اعتقادات صحیحه موافق قرآن و حدیث و اجماع اهل سنت و جماعت و اعمال صالحه که اداء فرائض و واجبات و سنن و مستحبات و ترک مُحَرَّمات و مکروهات و مُشْتَبِهات و بدعات اند، همچنان در انسان، دیگر کمالات (که کمالات) باطنی (نام دارد نیز) می باشند.

در صحیح بخاری و مسلم از عُمَر بن خطاب رضی الله عنه روایت کرده که مردی ناشناخته نزد رسول کریم ﷺ آمده و پرسید که اسلام چیست؟ فرمود کلمه ی شهادت و نماز و زکوة و روزه ی ماه رمضان و حج به شرط قدرت (و استطاعت مالی و جانی). گفت که راست گفتی! پس تعجب کردیم که (او خود) سوال می کند و (خود نیز) تصدیق می نماید.

پس از ایمان پرسید. فرمود آن که ایمان آری به خدا و فرشتگان و کتاب ها و رسولان و روز قیامت و آنکه خیر و شر همه به تقدیر الهی است. گفت راست گفتی!

^۱ پرهیز کردن

^۲ جمله ی دعائی: خداوند تو را نیک بخت کند

پس تر (سپس) پرسید که احسان چیست؟ فرمود آنکه عبادت کنی خدا را به وجهی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی بدان که او تو را می بیند.

پس تر از قیامت پرسید. فرمود که از تو زیاده نمی دانم. پس تر (از) علامات قیامت پرسید، و از آن نشان داد. سپس (حضرت پیغمبر ﷺ ارشاد) فرمود که جرئیل بود که برای آموختن دین شما آمده بود.

از این حدیث معلوم می شود که سوای عقائد و اعمال، کمالی دیگر است مسمی به احسان، آن را ولایت نام شد. صوفی را چون محبت الهی مستولی شود که در اصطلاح فنای قلب گفته شود، دل او به مشاهده ی محبوب حقیقی مستغرق و مستهلک میباشد و به غیر او متوجه نمی شود. در این حال خدا را نمی بیند، (چرا) که رویت

او (تعالی) در دنیا عادتاً محال است لیکن صوفی را در این وقت حالتی است گویا که خدا را می بیند و پیش از این حالت، صوفی به تکلف خود را بر این حال می دارد و رسول کریم از آن حالت خبر داد که بدانی که خدا ترا می بیند.

دلیل دیگر آنکه رسول فرمود ﷺ که در بدن انسان پاره ی گوشت است که اگر او اصلاح شود تمام بدن اصلاح شود و اگر فاسد شود تمام بدن فاسد شود و آن دل است و شک نیست که صلاح دل که سبب صلاح بدن باشد، آن را صوفیه فنای قلب می گویند، چون^۱ در محبت الهی فانی شود و نفس در همسایگی او متأثر شود و از آمارگی باز ماند و حب فی الله و بغض فی الله کسب کند لاجرم تمام بدن مطیع و فرمانبردار شرع شود.

اگر کسی گوید که صلاح قلب از ایمان و اعمال است لا غیر، گفته شود که در حدیث، صلاح قلب را سبب صلاح بدن فرموده و صلاح بدن عبارت است از اعمال صالح پس صلاح قلب اگر مجرد ایمان را گفته شود، مجرد ایمان غالباً بدون صلاح بدن هم می

باشد و اگر مجموعه ایمان و اعمال را صلاح قلب گفته شود، پس آن را سبب صلاح بدن گفتن درست نباشد.

دلیل سوم آنکه اجماع منعقد است بر افضلیت صحابه نه بر غیر ایشان و در علم و عمل غیر صحابه با صحابه مشارکت دارند و با این همه رسول کریم ﷺ فرمود که اگر دیگری (غیر صحابه) مثل جَبَل أُحُد در راه خدا خرج کند برابر نیم صاع^۱ جو که صحابه در راه خدا خرج کرده باشند نمی تواند شد.

پس این نیست مگر از سبب کمال باطنی که به سبب صحبت پیغمبر خدا ﷺ باطن ایشان از باطن پیغمبر خدا مستنیر^۲ شده، اگر اولیاء امت، این دولت (را) یافتند از صحبت پیران یافتند و به وساطت از باطن پیغمبر ﷺ مستنیر شدند و تفاوت میان این صحبت و آن صحبت ظاهر است، پس معلوم شد که سوای کمالات ظاهری کمالی است باطنی که آن تفاوت درجات بسیار دارد، چنانچه حدیث قدسی بر آن دلالت می کند که حق تعالی می فرماید هر که به من یک وجب نزدیکی جوید من به وی یک گز نزدیکی جویم و هر که به من یک گز نزدیکی جوید من به وی یک باع که سه نیم گز باشد نزدیکی جویم و (همچنین خداوند متعالی در حدیث قدسی می) فرماید که بنده (ی من) همیشه به من نزدیکی جوید به (واسطه ی) عبادات نافله تا آنکه من او را دوست می دارم و چون او را دوست می دارم بینائی و شنوائی و قدرت او من می شوم. (اولیاء را هست قدرت از اله)

دلیل چهارم آنکه جماعتی بی نهایت (زیاد از اولیاء الله) که اتفاق (قول) ایشان را بر کذب، عقل محال می داند و آن جماعت به قسمی است که هر فرد ایشان به سبب تقوی و علم به قسمی است که تهمت کذب بر وی روا نباشد، به زبان قلم و قلم زبان خبر می دهند که ما را به سبب صحبت مشایخ که سلسله ی صحبت ایشان به رسول کریم ﷺ می رسد، در باطن حالتی پیدا آمده سوای عقائد و فقه که قبل از صحبت

۱ پیمانه ای برای وزن نمودن است که احکام اسلام بر آن است و مقدار آن متغیر و حدود سه کیلوگرم است

۲ نورانی شده، جرمی که از خود نور ندارد بلکه منور از نور ستاره ای دیگر است

ایشان بدان متحلی^۱ بودند و از این حالت که حاصل شده محبت با دوستان خدا و اعمال صالح و توفیقات حسنات و رسوخ در اعتقادات حقه زنده شده و این حالات که البته کمال است موجب کمالات است .

دلیل پنجم خَرَقِ عادات^۲ است و این دلیل ضعیف است مگر اینکه به انضمام تقوی از سحر ممتاز می شود و بر کمال دلالت دارد . وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

فصل در تحقیق ولایت که آن چیست

بدان ارشدک الله تعالی که حق تعالی را با بندگان قُرب است که قوله تعالی " نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ " ما قریب تریم به سوی بنده از رگ گردن " وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ " حق تعالی با شما است به هر جا که باشید ، بر آن دلالت دارد و (خداوند تعالی را یک نوع) قُربی (دیگر) است با خواص بشر و ملائکه قوله تعالی " وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ " یعنی سجده کن و نزدیکی جو با خدا و قوله علیه السلام " لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ " همیشه بنده ی من نزدیک می شود به سوی من به سبب نوافل تا آنکه دوست می دارم او را ، (که قرب دوم) بر آن دلالت می کند. این قرب ثانی مُعَبَّر است به ولایت.

اول مراتب این قرب به نَفْسِ ایمان حاصل می شود. قال الله تعالی " وَاللّٰهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ " یعنی الله تعالی دوست مسلمانان است ، لیکن مُعْتَمِدُبه آنان (صوفیه) آن است که به ولایت خاصه معبر است و همان مرتبه ی محبوبیت است که در حدیث قدسی آمده " لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ " و آن را مقامات و مدارج بی شمار است ، چنانچه ذات حق سبحانه تعالی بی چون و بی چگونه است " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ فِي الذَّاتِ وَلَا فِي الصِّفَاتِ وَلَا فِي شَيْءٍ مِنَ الْإِعْتِبَارَاتِ " یعنی مانند او تعالی چیزی نه در ذات و نه در صفات و نه در چیزی از اعتبارات^۴ . پس این هر دو قرب هم که نسبت

^۱ زینت یافته ، آراسته

^۲ کارهایی که در عادت تحقق آنها ممکن نیست. برای انبیاء معجزه نام دارد برای اولیاء کرامت و برای مبتدعان و کافران استدراج و غیره.

^۳ تعبیر کرده شده

^۴ یکی از مراتب وجوب که به فرموده ی عرفا امری انتزاعی است.

در میان خالق و خلق است نیز بی چون است ، مشابه قرب زمانی و مکانی و دیگر انواع قرب نیست نه در ذات و نه در عَرَضیات^۱ .

گُنه^۲ این قرب به عقل و حس مُدرک نمی شود . اگر مدرک شود ، مدرک می شود به علمی موهوب^۳ مناسب علم حضوری، و ثابت است این هر دو قرب با قطعیت که ایمان بدان واجب است، چنانچه دیدن حق سبحانه تعالی بی جهت و بی مقابله ی رائی^۴ و مرئی^۵ از نصوص قطعیه ثابت است نه به عقل.

سوال : ولایت عبارت است از نسبتی بی کیفیت که بنده را است با خدا ، آن را به لفظ قرب تسمیه^۶ کردن چرا است ؟

جواب این سوال موقوف است بر تمهید^۷ دو مقدمه .

مقدمه اول آن که **کشف و رویا** هر دو عبارتند از آن که صورت مثال^۸ در آئینه ی خیال مترسم می شود خواه در خواب خواه در بیداری و هر قدر آینه ی خیال مصفا باشد کشف و رویا صالح و صادق بود. لهذا خواب پیغمبران وحی قطعی است که آنها معصوم اند از خطا و خیالات ایشان مصفاتر و باطن ایشان پاکیزه تر است و رویای اولیاء غالباً صادق ، چرا که آنها به دولت صحبت پیغمبران بی واسطه یا به واسطه و به اتباع شریعت ، صفای خیالات و انجلای باطن حاصل کرده اند . حضرت مولوی روم می فرماید :

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مهرویان بستان خداست

۱ عرض : هر چه که قائم به چیز دیگر است

۲ اصل، اساس، ذات

۳ هیبه شده ، خدا داده، بخشیده شده

۴ بیننده

۵ نمایان

۶ نامیدن

۷ گسترانیدن ، فراهم کردن

۸ عالم مثال : عالمی لطیف تر نسبت به عالم اجسام

یعنی چون در بواطن اولیاء ، شان ، آینه ی فرعی است یعنی ذاتی نیست ، به سبب متابعت انبیاء حاصل شده است ، گاهی ظلمت اصلی ظاهر می شود و آینه ی خیال مکدر می گردد ، پس در کشف و رویا خطا واقع می شود ، و این تکدر گاهی به ارتکاب مَحْرَم^۱ یا مُشَبَّه^۲ یا به تجاوز از حد اعتدال یا به انعکاس و اختلاط عوام می شود ، و رویای عوام غالباً کاذب می باشد برای (به دلیل) ظلمت باطن ایشان .

مقدمه دوم آن که در عالم مثال از واجب تا ممکن هر چیز را مثال است .

اگر چه ذات و صفات الهی را مِثْل نیست - مثل چیزی را گویند (که) همچو آن شیء باشد و متصف باشد به صفات او و این در ذات و صفات الهی محال است - به خلاف مثال که آفتاب را مثال پادشاه می گویند . حق تعالی مثال نور خود فرموده " مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ " یعنی نور الهی در دل مومن مانند نور چراغ در چراغ دان است ... تا آخر اوصاف او ، و در حدیث خدای تعالی امثال فرموده " سَيِّدُ بَنِي دَارًا، وَ جَعَلْتُ فِيهَا مَأْدُبَةً " و لهذا حق تعالی را در خواب دیدن جائز است . چنان چه در حدیث آمده و یوسف علیه السلام سال های قحط را به صورت گاو های لاغر و سال های ارزانی را در صورت گاو های فربه و به صورت خوشه های گندم دیده و در صحیح بخاری آمده که پیغمبر خدا فرمود که به خواب دیدم که مردم بَرِ من می آیند، بر هر یک از آنها پیراهن است ، بعضی را تا پستان و بعضی را فرو تر از آن و عُمَرُ بر من گذشت و پیراهن خود بر زمین کشید . مردم تاویل آن پرسیدند ، فرمود مُرَاد از این علم است (که حضرت عُمَرُ رضی الله عنه داشته است) . از این احادیث و آیات معلوم شد که چیزی که بی مِثْل باشد و مادی نبود به خواب دیدن آن ممکن است و به نظر کشف در می آید .

چون این هر دو مقدمه دانستی ، پس بدان که آن نسبت بی چون که آن را به ولایت تعبیر می کنند گاهی در نظر کشفی به صورت قُرب جسمانی متمثل می شود و هر قدر که در آن قرب ، ترقی حاصل می شود به نظر کشفی می بیند که گویا سیر می کنم به سوی ذات او تعالی یا به سوی صفتی از صفات او را (در) دنیا بر همین صورت مثالی ، آن

^۱ ناشایست ، حرام

^۲ مبهم ، نامعلوم ، امور شبهه دار

نسبت را به قرب او تعالی و آن ترقی را به سیر الی الله و سیر فی الله و سیر من الله و بالله گفته می شود. والله تعالی اعلم

مسئله : صوفیه را بعد از فنا^۱ رجوع نیست ، هر که رجوع کرده پیش از فنا کرده ، فقیر بر این مسئله استدلال می کند به قوله تعالی " وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ " یعنی حق تعالی ایمان شما ضایع نمی کند او سبحانه به مردم مهربان است و رسول فرموده ﷺ که حق تعالی علم را باز نمی ستاند از بندگان لیکن علم را قبض خواهد کرد به قبض علما ، از این معلوم می شود که حق تعالی ایمان حقیقی و علم باطنی را هم قبض نخواهد کرد .

مسئله : کمال تقوی حاصل نمی شود الا به ولایت ، تا رزائل نفس از حسد و حقد^۲ و کبر و ریا و سُمعه^۳ و غیره به کلی زایل نشود کمال تقوی حاصل نمی شود و این مربوط به فنای نفس است و تا (زمانی) که محبوبیت حق بر غیر او تعالی غالب نشود ، بلکه محبت غیر او تعالی در دل او اصلاً گنجایش نداشته باشد ، کمال ایمان و کمال تقوی دست نمی دهد و این مربوط است به فنای قلب که آن را رسول کریم ﷺ به صلاح قلب تعبیر فرمود . در صحیحین از انس رضی الله عنه بیان فرموده " قال رسول الله ﷺ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَلَدِهِ وَوَالِدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ " یعنی ایمان کامل نمی شود تا که رسول الله ﷺ او را محبوب تر نباشد از پدر و پسر و تمامی مردم . متفق علیه . قال (انس رضی الله عنه) قال رسول الله ﷺ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ خَلَاوَةَ الْإِيمَانِ : أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا ، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ ، وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَذَّفَ فِي النَّارِ " یعنی سه کس خلوت ایمان می یابند : کسی که خدا و رسول نزد او از غیر ایشان محبوب تر باشند ، و کسی که دوست ندارد کسی را مگر برای خدا ، و کسی که رجوع به کفر مکروه تر باشد

^۱ فنا عبارت است از فراموش نمودن همه ی ماسوای حق است سبحانه

^۲ کینه ورزی

^۳ گفتن عمل خیر خود به مردم به ریا

نزد او از دخول در دوزخ . یعنی مردم ایمان می آورند و عبادت می کنند به ترس دوزخ و او کفر را از دوزخ مکروه تر داند ، یعنی عبادت خدا کند محض بنا بر محبت او نه به ترس از دوزخ و نه به طمع بهشت.

رابعه بصریه ؛ در دستی آب گرفت و در دستی آتش ، مردم گفتند کجا می روی ؟ گفت می روم تا آتش دوزخ فرو نشانم و بهشت را بسوزانم تا مردم به ترس دوزخ و طمع بهشت عبادت خدا نکنند. و رسول فرمود ﷺ " أَكْرِمُوا أَصْحَابِي " یعنی گرامی دارید اصحاب مرا ، و حق تعالی می فرماید " إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ " یعنی بزرگ تر شما کسی است که متقی تر باشد . و اجماع امت است که صحابه ی کرام ، اکرم خلق و اتقی اند و این از آن است که به شرف صحبت رسول ﷺ از همه اسبق در مقام ولایت آمدند . قال الله تعالى " وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ " یعنی سبقت کنندگان در ایمان و پیشی گیرندگان در هجرت ، و قال الله تعالى " وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ " یعنی پیشی کنندگان در ایمان پیشی کنندگان اند به سوی خدا ، آنها جمله مقربانند .

مسئله : عبادت اولیاء را ثواب از دیگران زائد باشد. رسول خدا فرمود ﷺ اگر یکی از شما مثل کوه أحد زر در راه خدا خرج کند برابر (انفاق) یک سیر^۱ جواز صحابه ی ما نباشد . این حدیث در صحیحین از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده و سیر این سخن آن است که عالم به تمامه ظلّ است مر دائره ی ظلال را ، چنانچه بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون صوفی در سیر و ترقی به دایره ی ظلال رسید و در آن فانی و مستهلک شد ، قربی که دایره ی ظلال را با جناب الهی بود، آن قرب این صوفی را حاصل شد و تمام عالم به جای ظلّ این صوفی شده و صفات جهانیان و عبادت ایشان گویا ظلّ صفات و عبادت این صوفی شدند . پس هر قدر که تفاوت در ظلّ و اصل باشد ، آن قدر تفاوت در عبادت ولی و غیر ولی خواهد بود. صوفی در ترقی است دائماً " مَنِ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُورٌ " پس در هر وقت حاصل می شود

^۱ واحد وزن برابر با ۷۵ گرم

صوفی را از مراتب ، مرتبه ای که بهتر باشد از جمیع مراتب سابقه . مولوی روم می فرماید:

سیر زاهد هر شبی یک روزه راه سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

حجت در این مسئله حدیث عبید بن خالد رضی الله عنه است که نبی صلی الله علیه و آله برادر ساخت دو کس را از صحابه ، یکی از آنها در راه خدا کشته شد پس تر (سپس) دوم آنها بعد هفت روز ای یا مانند آن مُرد . پس مردم بر جنازه ی او نماز خواندند . رسول صلی الله علیه و آله فرمود در حق این مُرده چه دعا کردند ؟ گفتم دعا کردیم برای او آن که حق تعالی او را ببخشد و با یار او ملحق سازد . فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله : پس نماز او که بعد شهادت او خوانده و عمل هایی که بعد از او کرده کجا خواهند رفت ، هر آینه در میان این هر دو صحابه تفاوت زیاده است از آن که در (بین) زمین و آسمان باشد. روایت کرد این حدیث را ابوداود و نسائی .

و سِرّ همان است که گفته شد که هر نقطه ی فوقانی از قرب به منزله ی اصل است نقاط تحتانی را و نقاط تحتانی به منزله ی ظل وی اند ، پس در هر وقت که نقطه ی فوقانی حاصل شده، از جمیع نقاط تحتانی بهتر است که ظل در مقابل اصل چه رو^۱ دارد ؟

مسئله : هر ولی که اقرب باشد به سوی خدای تعالی ، ثواب عبادت او زاید باشد از عبادت دیگر اولیاء که در مرتبه پائین تر اند از آن. از این راز عایشه رضی الله عنها روایت می کنند که در شبی که ستارگان ظاهر و گنجان به نظر می آمدند رسول کریم صلی الله علیه و آله نزد من بودند ، گفتم یا رسول الله آیا باشد کسی که حسنات او مثل این ستارگان باشند ؟ فرمود آری عُمَر است. گفتم که حسنات ابی بکر چه سان باشند ؟ فرمود که تمام حسنات عُمَر مثل یک حسنه باشد از حسنات ابی بکر.

^۱ چه ارزشی دارد ؟

ای برادر وقتی که با وجود مشارکت خلیفین در جمیع متعلقات، به سبب رفعت منزل این قسم تفاوت آمد، پس در مرتبه شخصی که به مرتبه ی صفات رسیده باشد و دیگری در دایره ی ضلال باشد چقدر تفاوت باید فهمید؟!

فصل در خوارق عادات: خرق عادت^۱ بر چند قسم است، یکی از آن جمله **کشف** است و کشف بر دو گونه است، یکی **کشف کونی** که احوال موجودات که از نظر غائب باشند بر وی ظاهر شود و احوال موجودات ماضی (گذشته) یا مستقبل (آینده) بر وی هویدا گردد. بییهی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده که عُمَر بن خَطَّاب رضی الله عنه لشکر برای جهاد فرستاد و امیر ساخت مردی را بر آنها که ساریه نام داشت. روزی عُمَر رضی الله عنه خطبه می خواند، در بین خطبه آواز کرد که ای ساریه از جانب کوه هوشیار باش! در کوه کفار کمین کرده بودند، حضرت عُمَر را به نظر درآوردند، او از مراحل کثیره ساریه را بر آن مطلع ساخت.

دوم کشف الهی و آن عبارت است از یافتن احوال خود و احوال دیگر سالکان در سلوک طریق، دریافتن مرتبه ی قرب هر یکی به خدای تعالی و علومی که به ذات و صفات حق تعالی متعلق شود، از این قبیل است اگر در عالم مثال به نظر کشف بیند.

دیگر از آنجمله **الهام** است که حق تعالی در قلب صوفی القاء فرماید و کلام هاتف هم از این قبیل است و فرق در میان الهام و وسوسه آن است که از الهام قلب صوفی اطمینان می پذیرد و یقین می آورد، و وسوسه را قلب سلیم، انکار می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود " اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ أَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ " یعنی فتوی پرس از دل خود اگر چه فتوا دهند تو را مفتیان. یعنی اگر چه علمای ظاهر فتوی بر حلال بودن چیزی دهند، صوفی را باید که از دل خود فتوی جوید. قلب صوفی از حرام بالطبع نفرت می کند اگر چه به اعتبار ظاهر، علما آن را مباح گویند. این را بخاری از وابصه در تاریخ

^۱ کرامات اولیاء الله، معجزه، کارهایی که در عادت تحققش امکان ندارد

ارشاد الطالبین

به سندی حسن روایت کرده و فرمود " اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ " یعنی بترسید از دانش مومنِ کامل، به درستی که او می بیند به نور خدای تعالی که در دل اوست. این حدیث را ترمذی از ابی سعید و طبرانی و ابن عدی از ابی امامه روایت کرده است.

دیگر از آن جمله **تاثیر** است و این بر دو گونه است . یکی آن که تاثیر کند در باطن مرید و او را جذب کند به سوی حق جَلَّ وَ عَلَا، دوم تاثیر در عالم کون و مکان که حق تعالی موافق دعای او و اراده ی او به ظهور آورد. حضرت زکریا علیه السلام هر گاه که نزد مریم علیهما السلام می رفت رزقی نزد او از غیب می یافت، آن از همین قبیل است، این همه از اقسام خَرْقِ عادات از اصحاب و اولیاء امت مروی است.

مسئله : کشف اولیاء و الهام ایشان موجب علم ظنی است و اگر کشف دو کس با هم متفق شود، ظن غالب شود. ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و داریمی از عبدالله بن زید رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله ناقوس طلب فرمود تا مردم بدان برای نماز جمع شوند. به خواب دیدم که مردی ناقوس به دست دارد. گفتم ای بنده خدا ناقوس می فروشی؟ گفت (برای) چه خواهی؟ گفتم برای نماز مردم را خواهم طلبید. گفت بهتر از این بیاموزم بگو : الله اکبر، الله اکبر ... و اذان بیاموخت. چون صبح شد این خواب به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم فرمود که این خواب حق است ان شاء الله تعالی، برخیز یا بلال، و او را بیاموز. پس من بلال را بیاموختم پس عُمَرُ رضی الله عنه آمد و گفت یا رسول الله من هم این چنین دیدم، رسول الله فرمود فَلِلَّهِ الْحَمْد. پس عمل کردن موافق کشف و الهام جائز است اگر مخالف قرآن و حدیث و اجماع و قیاس صحیح نباشد.

بیهقی از عایشه رضی الله عنها روایت کرده که چون صحابه، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را بعد وفات غسل می دادند، با هم گفتند که پیغمبر علیه السلام را برهنه کنیم یا در پارچه او را غسل دهیم؟ در این باب اختلاف کردند. حق تعالی بر آنها خواب انداخت، همه ی

ایشان به پینک^۱ رفتند، در خواب آوازی شنیدند که پیغمبر خدا را در پارچه غسل دهند، پس همه ی ایشان برخاستند پس غسل دادند در پیراهن او و بالای (روی) قمیص^۲ می مالیدند او را.

مسئله : اگر کشف و الهام مخالف حدیثِ آحاد یا مخالف قیاسی باشد که جامع باشد شرائط قیاس را، آنجا حدیث و قیاس را ترجیح باید داد و حکم باید کرد به خطا در کشف و این مسئله مجمّع علیه است در میان سَلَف و خَلَف، چرا که قول رسول الله ﷺ حجتی قطعی است و احتمال کذب و نسیان در روایت ثقات^۳ ضعیف است و در کشف اولیاء خطا بیشتر واقع می شود. وقتی که در میان دو کشف اختلاف واقع می شود، پس هر کدام که شرع موید او باشد اولی است به قبول و اگر شرع از آن ساکت باشد پس صاحب هر دو کشف اگر یک شخص است پس کشف اخیر او اولی و مقبول است، چرا که صوفی دائماً در ترقی است پس صاحب کشف در زمان اخیر، اقرب است به سوی خدای تعالی و مثل است به انبیاء، و اگر صاحب کشف دو کس باشند پس کشف صاحب صُحو^۴ اولی است از کشف صاحب سُکر، چرا که کلام سُکران بسیار احتمال غلط دارد و اگر هر دو در سحو و سُکر یکسان باشند، پس کسی که کشف او گاهی مخالف شرع نشده باشد از کشف آن کس بهتر است که نادراً کشف او مخالف شرع افتاده باشد، و کسی را که نادراً مخالف شرع افتاده باشد کشف او بهتر است از کشف کسی که غالباً مخالف افتاده باشد، و اگر در این هر دو برابری پس ترجیح، کشف کسی راست که منزلت او اقرب است به خدای تعالی.

این همه وجوه قوت کشف اند و اگر هر دو کشف در قوت برابر باشند، ترجیح به کثرت اصحاب کشف است. اگر یک کشف بر ده کس منکشف شود و دیگر کشف بر یک مرد منکشف شده، کشف ده کس اولی و مقبول است، لیکن اگر صاحب کشف مردی

^۱ چُرت، خواب سبک

^۲ پیراهن

^۳ معتمدین

^۴ صُحو به معنای هوشیاری و سُکر به معنای مستی ناشی از غلبه ی حال

اقوی باشد ، کشف اقوی بهتر باشد از کشف جماعت و حکم الهام هم همچون کشف است.

مرتبه ی کشف حضرت مُجَدِّدِ اَلْفِ ثانی علیه السلام

علو مرتبه ی کشف های حضرت مُجَدِّدِ اَلْفِ ثانی علیه السلام دریافت باید نمود که از سرچشمه ی صحو سر زده و گاهی مخالف شرع نیافتاده، بلکه بیشتر را شرع، موید است و بعضی چنان است که شرع از آن ساکت است و مرتبه ی او در میان اولیاء مثل مرتبه ی اولی العزم است در انبیاء چنان چه مذکور کرده شود ان شاء الله تعالی.

و این همه امور بر کسی که در کلام او به نظر انصاف بیند مخفی نمی ماند. اگر کسی گوید که ایشان دعوی کمالات نبوت و غیر آن کرده اند و آن که از بقیه ی طینت نبی صلی الله علیه و آله مخلوق شده و آن که او مُجَدِّدِ اَلْفِ ثانی^۱ است، جواب داده شود که وجود این امور در فردی از امت نبی صلی الله علیه و آله از شرع ثابت است چنان چه بیان کنم ان شاء الله تعالی، پس متصف بودن به این کمالات ثابت شده به کشف و اتباع کشف مخالف شرع نیست.

فایده : بدان اسعدک الله تعالی که خرق عادات از لوازم ولایت نیست. بعضی مردان اولیاء الله اند و مقربان بارگاه و خرق عادات از آنها ظاهر نشده، چنان چه از اکثر اصحاب رسول صلی الله علیه و آله خرق عادت مروی نیست، حال آن که آدنی اصحاب از دیگر اولیاء الله افضل اند. پس معلوم شد که فضیلت بعضی اولیاء بر بعضی به کثرت خوارق نیست. چه افضل عبادت است از کثرت ثواب، و خوارق از حضوظ است، مناطِ ثواب^۲ نیست مگر عبادت و قرب الهی . لهذا محدثین ، کرامات اصحاب را در مناقب ذکر نکرده اند، بلکه کرامات را بابی علیحده آورده اند، بعد ذکر معجزات.

^۱ حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی نقشبندی رحمته الله علیه ، نوکننده ی احکام اسلام و سنن در هزاره ی دوم

^۲ هزاره ی دوم بعد از هجرت نبوی صلّ الله علیه و آله و سلم

^۳ علت ثواب

خَرْقِ عادات در جوگیان^۱ هم می باشند، اینچنین حضرت مجدد علیه السلام فرمود و صاحب عوارف^۲ گفته که حق تعالی بعضی مردم را خوارق می دهد و دیگران را خوارق نمی دهد و آنها افضل باشند از صاحب خوارق و خرق عادات کمتر است در مرتبه، از ذکر قلب و تَجَوُّهَر^۳ وی به ذکر . شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری رحمه الله گفته که فراست عارفان متعلق است به دریافت استعداد طالبان و مقامات اولیاء و فراست اهل ریاضت و گرسنگی مخصوص است به دریافت صَوَر و احوال اشیاء که غائب از نظر اوست.

هر گاه که اکثر خلائق به دنیا مشغول اند و از خدا منقطع (اند)، دل‌های ایشان بیشتر مایل است به سوی کشف احوال غائبان و این را بسیار عمده (و مهم) می دانند. آنها با کشف اهل عرفان و حقیقت کار ندارند و می گویند که اگر اینها (اولیاء الله) از اهل الله می بودند، از احوال غیب خبردار بایستی (باشند)، چون این قدر خبر ندارند پس دیگر چه خواهند دریافت؟! اینچنین منافقان هم در حق سید المرسلین علیهم السلام گفتند . این سفیهان به این خیالات فاسده از برکات دوستان خدا محروم اند، نمی دانند که حق تعالی دربارہ ی دوستان خود غیرت دارد که اوشان را به غیر خود مشغول نمی کند .

من ندانم فاعلاتُ فاعلات شعر می گویم به از آبِ حیات

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدارِ من

حضرت مُجَدِّد علیه السلام از پیر خود روایت کرده که شیخ محی الدین بن عربی رحمه الله بعضی جا نوشته است که بعضی اولیاء که از آنها کرامات بسیار ظاهر شده، در وقت رحلت آرزو کرده اند که کاش از ما این قدر کرامت ظاهر نمی شد.

^۱ فرقه ای از مرتاضان هندی

^۲ حضرت شیخ شهاب الدین عمر سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف

^۳ جوهر شدن ، اصالت یافتن به حقیقت

اگر کسی گوید که چون خوارق شرط ولایت نباشد پس چگونه معلوم کرده شود که این ولی الله است؟ حضرت مجدد رضی الله عنه این سخن را دو جواب فرموده اند:

یکی آن که معلوم کردن ولایت چه ضرور (ت) است؟ ولایت نسبتی است با خدا، کسی از آن مطلع باشد یا نباشد. اکثر اولیاء الله از ولایت خود اطلاع ندارند تا به دیگران چه رسد، بعد از مرگ ثمره ی آن خواهند دید. احتیاج به خوارق مر انبیاء راست که برای دعوت خلق اند، ضرور است که بر خلق نبوت خود ظاهر کنند و به اثبات رسانند. اولیاء دعوت می کنند به سوی شریعت پیغمبر خود، معجزه ی پیغمبر برای دعوت او کافی است. علما و فقها به ظاهر شرع دعوت می کنند و اولیاء مریدان را اول به سوی بجا آوردن ظاهر شریعت دعوت می کنند پس تر (سپس) آنها را ذکر تعلیم می کنند و می فرمایند که اوقات خود به یاد الهی معمور کن تا که ذکر الهی مستولی شود و غیر خدا در دل تو خطور نکند و در این دعوت احتیاج کرامت نیست.

جواب دوم آن که مرید رشید هر ساعت و هر لحظه کرامت شیخ را در ذات خود به تغییر احوال خود می بیند که دل مرده ی او را زنده کرده به مشاهده و مکاشفه سرافراز ساخته. زنده کردن مرده نزد عوام، عمده کاری است و زنده نمودن قلب و روح نزد خواص معتبر است. پس کرامت در نظر مرید موجود است و برای عوام در کار نیست.

فایده : بدان که علامت ولی آن است که ظاهراً کمال استقامت داشته باشد بر شرع شریف که حق تعالی می فرماید " إِنَّ أَوْلِيَاءُ هُوَ إِلَّا الْمُتَّقُونَ " یعنی نیستند اولیاء خدا مگر متقیان، و باطن او به قِسمی^۱ باشد که هر گاه کسی در صحبت او نشیند، دل خود را مایل بیند به خدای تعالی و متوجه به سوی او یابد نه به غیر او. امام نووی از نبی ﷺ روایت کرده که پرسیده شد از رسول خدا ﷺ علامت اولیاء الله چیست؟ فرمود که آنکه از دیدن آنها خدا (تعالی) یاد آید، و ابن ماجه این چنین روایت کرده و نیز بَعَوی از رسول کریم ﷺ روایت کرده که حق تعالی می فرماید به درستی که اولیاء من از

^۱ نوع، طور

بندگان، آنان هستند که یاد کرده شوند به یاد کردن من و یاد کرده شوم به یاد کردن آنها.

لیکن این دریافت را هم فی الجملة مناسبت می باید و منکر بودن شخص مانع دریافت اوست .

هر که را روی به بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

این مراتب تاثیراتی است که در هر ولی می باشد و اگر در باطن او تاثیر قوی باشد به قسمی که جذب کند مرید را به سوی خدای تعالی و او را به مراتب قُرب رساند او را اکمل گویند، چنان چه در **کمال** مراتب بسیار اند، در **تکمیل** هم مراتب بسیار اند. بعضی اولیاء در کمال خود تَفَوُّق^۱ دارند و در تکمیل آن قدر تاثیر ندارند و بعضی کمال آن قدر ندارند لیکن به جائی که خود رسیده اند، دیگران را هم می توانند رسانند .

وَ الْكُلُّ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ تَعَالَى

مقام دوم : در آداب مریدان

طلب طریقت را سعی کردن برای تحصیل کمالات باطنی واجب است، چرا که حق تعالی می فرماید " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ " یعنی ای مسلمانان پرهیز کنید از نامرضیات خدا، کمال پرهیزکاری. یعنی در ظاهر و باطن چیزی خلاف مَرْضَى^۲ خدای تعالی نباشد از عقاید و اخلاق به کمال تقوی، و امر برای وجوب می باشد و کمال تقوی بدون ولایت صورت نبندد - چنان چه ذکر کرده شد رزایل نفس از حسد و حقد و کبر و ریا و سُمعه و عُجب و منت و غیر آن که حرمت آن از کتاب و سنت و اجماع ثابت است تا که زایل نشود کمال تقوی چگونه صورت بندد؟. این متعلق است به فنای نفس و ترک معاصی که تقوی عبارت از آن است و مُعَبَّر است به صلاح جسد که ثمره

^۱ برتری ، فوقیت

^۲ مورد رضایت و پسندیده

ی صلاح قلب است، چنانچه در حدیث مذکور شده و صوفیه آن را فنای قلب گویند. ولایت عبارت از فنای نفس است.

بیان لطائف : صوفیان گفته اند که راهی که ما در صدد آنیم همگی هفت گام است. یعنی فنای لطائف خمسہ ی عالم امر (که عبارتند از) قلب و روح و سر و خفی و اخفا و فنای نفس و تصفیه ی لطیفه ی قالبیه (که) عبارت از اصلاح جسد است.

تقوی به کثرت نوافل تعلق ندارد. تقوی عبارت است از ایتان^۱ واجبات و پرهیز کردن از منہیات و ادای فرائض و واجبات بدون اخلاص هیچ اعتبار ندارد. قال الله تعالی " فَأَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ " پرهیز از منہیات بدون فنای نفس صورت نمی بندد، پس تحصیل کمالات ولایت از فرائض آمده، لیکن چون حصول ولایت امری است و هبی، مقدور نیست و تکلیف به قدر طاقت است و لهذا حق تعالی فرمود " فَأَتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ " یعنی پرهیز کنید از نامرضیات خدا هر قدر که توانید پس حکم کرده می شود بدان ، که بذل یعنی کوشش کردن و تبلیغ در تحصیل آن واجب است . دیگر آن که چنانچه ولایت را مراتب غیر متناهی است همان گونه که سعدی گفته :

نه حُسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مُستسقی^۲ و دریا همچنان باقی

همچنین تقوی هم مراتب غیر متناهی دارد. رسول خدا فرمود ﷺ " إِنَّ أَعْلَمَكُمْ وَ أَتَقَاكُمْ بِاللَّهِ أَنَا " هر قدر مرد در مراتب قرب الهی ترقی می کند خوف و خشیت بر وی غالب می شود، متقی تر می شود " إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ " و چون تقوی بی نهایت آمد پس سعی در ترقی مقامات قرب و تحصیل تقوی دائماً واجب گشته و طلب زیادت علم باطنی از فرائض آمده (است). قال الله تعالی " وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا " یعنی بگو ای محمد که الهی علم من زیاده کن. و قناعت از مراتب قرب حرام است بر کامل، چنانچه حرام است بر ناقص. حضرت خواجه محمد باقی بالله ﷺ

^۱ قوی

^۲ آب خواهنده ، مبتلا به بیماری تشنگی دائمی

می فرمایند :

در راه خدا جمله ادب باید بود تا جان باقی است در طلب باید بود
دریا دریا اگر به کامت ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود

مولوی روم رحمه الله فرمایند :

ای برادر بی نهایت درگهی است هر چه بروی می رسی بروی مایست
حضرت خواجه محمد باقی بالله رحمه الله فرمایند :

هر جا که ترشح تو بینیم دارُ العطشیم و تشنه کامیم

حضرت موسی علیه السلام فرمود " لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا " یعنی همیشه باشم در سفر تا که برسم جائی که دریای شور و شیرین جمع می شوند که آن مکان حضرت خضر علیه السلام به تعلیم الهی معلوم شده بود و چون موسی علیه السلام با خضر علیه السلام مُلاقی شدند " هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا " گفت که آیا متابعت کنم من ترا به راهی آن که بیاموزی مرا آن چه خدا تو را علم داده است ؟

مسئله : تلاش (جستجوی) پیرِ کامل واجب است. چون طلب کمالات باطنی از واجبات آمده، پس تلاش پیرِ کاملِ مُکَمَّل هم از ضروریات گشته که وصول به خدا بی توصل پیرِ کامل مکمل بس قلیل است و بسیار نادر. حضرت مولوی روم می فرمایند:

هیچ نکشد نَفْس را جز ظِلّ پیر دامن آن نَفْس گُش را سخت گیر

علامات پیرِ کامل و طریق تلاش (جستجو)

طریق تلاش پیرِ کامل مکمل آن است که از درویشان، اکثر ملاقات کرده باشد و بر کسی از آنها انکار و عیب جوئی نکند، لیکن خود بیعت نکند مگر بعد تفحص و تأمل بسیار. اول ملاحظه ی استقامت شرع کند، هر که را بر شرع مستقیم نبیند هرگز به وی بیعت نکند اگر چه خرق عادت به روی او ظاهر باشد که احتمال نفع آنجا نادر است و

احتمال ضرر قوی. حق تعالی می فرماید " وَلَا تُطِغْ مِنْهُمْ ءَائِمًا أَوْ كُفُورًا " یعنی فرمانبرداری مکن گنهکار و کافر را. حق تعالی اول منع از اطاعت گنهکار کرد، پس تر از اطاعت کافر به سبب بودن بعید و ظهور بطلان او. صحبت کافر، مسلمان را آن قدر مضر نخواهد شد که صحبت آثم^۱ مضر خواهد شد. حق تعالی می فرماید " وَلَا تُطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا " یعنی فرمانبرداری مکن کسی را که دل او را غافل ساختیم از یاد خود و پیروی کرد او خواهش خود را و هست کار او بیرون از اندازه ی شرع، وَاتَّبَعَ هَوَاهُ عطف تفسیر است - تبعیت هوا دلیل است بر غفلت قلب و فساد جسد، یعنی ارتکاب معاصی دلیل است بر فساد قلب که رسول خدا فرمود " وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ " پس کسی که مستقیم الاحوال باشد و دعوی ولایت کند برای نفس خود^۲ نه آن که نظر به کمالات پدر و جد خود مرید بگیرد چنان چه رسم پیرزادگان است، پس دعوای او صحیح است لیکن بر دعوی او بینة و برهان می باید. ظهور خرق عادات که مقرون به اتباع شرع و استقامت باشد برهان بر ولایت می تواند شد لیکن اقوی براهین همان است که از حدیث ثابت شده که در صحبت او و از دیدن او خدا یاد آید و دل از ماسوی سرد شود، لیکن بر عوام الناس و اغیار در یافتن تاثیر صحبت در اول مُتَعَذِّر^۳ است. پس باید که در مریدان او کسی را که عالم و عادل و عاقل پندارد سوال کند و احوال تاثیر شیخ پرسد. حق تعالی می فرماید " فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ " یعنی سوال کنید از اهل علم اگر شما را علم نباشد، و رسول خدا فرمود ﷺ " إِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ " یعنی نیست شفاء جاهل از مرض جهل مگر سوال کردن از علما.

پس اگر شخصی شهادت دهد بر تاثیر صحبت او و او عادل باشد، نه بنابر طلب جاه یا مال یا غیر آن و احتمال دروغ بر وی نباشد و عاقل باشد که متهم به خطا و حُمق^۴ هم نباشد او را تصدیق باید کرد و اگر چند کس چنین شهادت دهند، زیاده تر غلبه ی ظن

^۱ گنهکار، مجرم

^۲ به سعی و همت خود به استقامت به شریعت و طریقت

^۳ دشوار، محال، سخت

^۴ بی عقل و نادان و ساده لوح

(وگمان) رسیده باشد، اگر کثرت روایات به حد تواتر رسد پس قطع به هم رسد، لیکن غلبه ی ظن برای رجوع آوردن به خدمت مردی متقی مستقیم الاحوال کافی است، چرا که در صحبت مردی متقی احتمال ضرر نیست و نفع اگر چه مُتَيَقَّن^۱ نیست لیکن محتمل البته هست. پس طلب کند نفع را اگر از آنجا مقصود به دست آید فَهُوَ الْمُرَادُ وَاِلَّا جَايْ دِيْكَر تَلَاْش (و جستجو) کند .

تلاش (و جستجوی) شیخ دیگر : اگر شخصی به خدمت شیخی مدتی به حسن اعتقاد ماند و در صحبت او تاثیر نیافت، واجب است بروی که تَرَک او کند و تلاش شیخ دیگر نماید وگرنه مقصود و معبودش شیخ باشد نه خدای تعالی و این شرک است. حضرت خواجه ی عزیزان علی رامینی رحمته الله^۲ پیر طریقه ی نقشبندیه می فرمایند :

با هر که نشست و نشد جمع دلت وز تو نرمید صحبت آب و گلّت

ز بهار ز صحبتش گریزان می باش ورنه نکند روح عزیزان بِحِلّت

لیکن از آن شیخ حسن ظن دارد چه یحتمل که آن شیخ کامل و مکمل باشد و نزد او نصیب آن کس نبود. و همچنین اگر شیخ او کامل و مکمل باشد و از این جهان رحلت فرمود و مرید به درجه کمال نرسید، واجب است که آن مرید صحبت شیخ دیگر تلاش (جستجو) کند که مقصود خداست.

حضرت مُجَدِّدِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ فرمود که صحابه کرام بعد از رسول کریم صلی الله علیه و آله بیعت با ابابکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم کردند، مقصود از این بیعت فقط امور دنیا نبود بلکه کسبِ کمالات باطنی هم بود. اگر کسی گوید که فیض اولیاء بعد موت آنها باقی است، پس طلب کردن شیخ دیگر عبث است ! گفته شود که فیض اولیاء بعد موت آن قدر نیست که ناقص را به درجه ی کمال رساند الا نادراً.

^۱ محقق، ثابت شده ، به یقین دانسته شده

^۲ حضرت خواجه علی رامینی رحمته الله که او را خواجه عزیزان و خواجه نساج نیز گویند از اکابر نقشبندیه و این شعر نیز منسوب به ایشان است :
خواهی که به حق رسی بیارام ای تن وندر طلب دوست به یاران می تن
خواهی مدد از روح عزیزان یابی پا از سر خود ساز بیا رامیتن

اگر فیض بعد موت همان قسم باشد که در حیات (بوده) پس تمام اهل مدینه از عصر پیغمبر خدا ﷺ تا این وقت، برابر (و هم درجه ی) اصحاب باشند و نیز هیچ کس محتاج صحبت اولیاء نباشد. چگونه فیض مرده مثل زنده باشد که در مُفیض^۱ و مُستفیض^۲ مناسبت شرط است و آن بعد وفات مفقود است. آری بعدِ فناء و بقا که مناسبت باطنی حاصل شود فیض از قبور توان برداشت، لیکن نه آن قدر که در حیات باشد وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَم.

مسئله : اگر ولایت شخصی ثابت شود و مرید تاثیر صحبت وی در خود ببیند واجب است بر وی که صحبت او را غنیمت داند و دامن دولت او محکم گیرد و عشق و محبت او در دل خود راسخ گرداند و از جناب الهی رسوخ محبت او را درخواست کند و در امثال^۳ امر او و انتهاء^۴ از مناهی او کوشش بلیغ نماید و دائماً در طلب رضای او باشد و همیشه آگاه باشد که از خود حرکتی سر نزند که موجب ناخوشی او شود که رضای او موجب رضای حق است و باعث ترقیات و ناخوشی او سدّ باب فیض و فتوحات (است).

مسئله : تقصیر در آداب شیخ حرام است که مانع ترقیات است . حق تعالی می فرماید " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ " ای مسلمانان آواز بلند نکنید بر آواز نبی و سخن بلند نگوئید به حضرت وی مانند سخن بلند کردن شما در میان خود ها، بترسید از آن که اعمال صالح شما از این بی ادبی نا چیز شوند و شما را خبر نباشد. و چون شیخ نائب پیغمبر است پس همان آداب به جناب او مرعی دارد^۵ . چنان چه محبت پیغمبر فرض است، برای این که پیغمبر موصل^۶ است به خدا و محبت او

^۱ فیض دهنده ، فیض بخش

^۲ طالب فیض ، فیض گیرنده

^۳ فرمان برداری

^۴ باز ایستادن از کاری

^۵ مراعات کند

^۶ رساننده ، پیوند دهنده

موجب است محبت خدا را و مَعِيَّت^۱ او موجب است مَعِيَّتِ خدای تعالی را، همچنین محبت پیر فرض است که او به نیابت پیغمبر موصل است به خدای تعالی و محبت او.

مسئله: بعضی صوفیان می گویند که مرید را ضرور است که پیر خود را بر دیگر مشایخ تَفْضیل^۲ دهد و بعضی گفته اند که این عقیده باطل است بِالْبَدَاهَةِ^۳ "فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ".

فقیر می گوید تفضیل بر دو نوع است، یکی با اختیار و در این صورت معنی تفضیل آن است که پیر خود را در حق خود از دیگران آنْفَع داند، این صحیح است. دوم بی اختیار و آن از ثمرات سُکر و فرط محبت است. پس (از آن که) محبت کامل شد، فضائل غیر محبوب کمتر دیده می شود و او معذور است به سبب سُکر و سوای این دو تاویل این سخن معنی ندارد.

مسئله: مرید را بر شیخ اعتراض کردن نباید، که منافی وصول فیض است. دلیل آن قصه ی حضرت موسی و خضر است علیهما السلام که موسی چون از خضر التماس فیض کرد خضر از وی عهد گرفت بر آن که آن چه عمل کنم بر آن اعتراض نکنی. "قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا * قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُخْبِرَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا" یعنی اول خضر علیه السلام گفت که تو طاقت صبر نخواهی داشت و چگونه صبر کنی بر آن چه از حکمت آن علم نداری، گفت موسی علیه السلام ان شاء الله تعالی مرا صابر خواهی یافت، پس خضر علیه السلام گفت پس سوال نکنی از کرده من تا ظاهر کنم برای تو حال، پس از اعتراض موسی علیه السلام جدائی شده "هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ". موسی علیه السلام اعتراض بر خضر علیه السلام بنابر ظاهر شرع کرد و از حکمت آن اطلاع نداشت، خضر گفت این است جدائی میان من و میان تو.

^۱ همراهی، مصاحبت

^۲ برتری، رجحان

^۳ بدون نیاز به فکر، آشکارا

فایده: کلام در آن است که شیخ صاحب استقامت و تقوی است، اگر در عمری چیزی از وی ظاهر شود که خلاف شرع باشد در آن صورت بر شیخ اعتراض نکند بلکه تاویل^۱ کند، اگر تواند بر عذر محمول کند و اگر قول باشد حمل کند بر سُکری یا بر مجاز یا بر عدم دریافت معنی و اگر البته معصیت هم باشد، آن ولی را انکار نکند، گو که آن عمل را انکار کند که بزرگان گفته اند: الْقُطْبُ قَدْ يَزْنِي يَعْنِي از قطب هم گاهی زنا واقع می شود. ماعز رضی الله عنه که از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود از وی به زور تقدیر زنا واقع شد، او را حق تعالی به توبه توفیق داد که خود را رجم کنانید، و اگر شخصی است (شیخ مورد نظر) که شعار او فسق است پس او البته ولی نیست پس تاویل قول و فعل او ضروری نیست.

مسئله: چنان چه تفریط و تقصیر در آداب مشایخ حرام است، افراط آن هم بدتر است که تفریط لازم آید در جناب الهی از وی. نصاری در تعظیم عیسی علیه السلام افراط کردند پسر خدا گفتند از او تفریط در آداب حق تعالی لازم آمد و روافض در تعظیم علی مرتضی رضی الله عنه افراط کردند، بعضی گفتند که خدای تعالی در وی حلول کرده و بعضی گفتند که وحی به سوی او آمده و بعضی بهتر از خلفای ثلاثه گفتند (لذا به این سخن و عقیده) تفریط در آداب خدای تعالی یا رسول خدا صلی الله علیه و آله یا خلفای ثلاثه رضی الله تعالی عنهم لازم آمده است.

مسئله: اولیاء را علم غیب نباشد مگر از مغیبات به طرق خرق عادات به کشف یا الهام آنها را علم دهند. قال الله تعالی " قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ " و قال تعالی " وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ " یعنی انبیاء و ملائکه احاطه نمی کند چیزی را از علم خدا مگر آن چه خدا خواهد و آنها را بدان علم دهد و دیگر آیات شاهد این مدعا است.

^۱ تفسیر کردن و شرح کردن بر خلاف ظاهر و صورت

مسئله: اولیاء هیچ گاه به درجه ی آدنی از انبیاء نرسد، به این مسئله اجماع^۱ منعقد شده است، پس این قول که * ولایت افضل است از نبوت * شرعاً باطل است و تاویل آن که * ولایت نبی افضل است از نبوت (نبی) * باطل است کشفاً.

مسئله: هیچ ولی به مرتبه ی نبی نمی رسد و تکالیف شرعی از او ساقط نشود مگر مجذوب که عذیم العقل^۲ بود که عقل و بلوغ شرط تکلیف است و تکالیف شرعی از انبیاء هم ساقط نمی شود، بلکه کثرت تکالیف دلیل شرف است. تبلیغ احکام بر انبیاء واجب است، نماز تهجد بر نبی ﷺ به روایتی واجب بود و نماز ضحی و سنت فجر هم به روایتی واجب بود.

مسئله: عصمت خاصه ی انبیاء است، در اولیاء (عصمت) گفتن کفر است، و عصمت در اصطلاح عبارت است از آن که ممکن نباشد از وی صدور صغیره و کبیره عمداً یا خطاء و اختلال عقل و غفلت در خواب و بیداری و هذیان و سُکر، و این در انبیاء ضرور است تا در وی محل اشتباه نباشد و در غیر انبیاء گفتن مخالف اجماع است.

مسئله: صحابه از اولیای امت افضل اند. حق تعالی در حق آنها فرموده " كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ " رسول خدا ﷺ فرموده " خَيْرُ الْقُرُونِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ " و اجماع منعقد شده بر آن که " الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُول " عبدالله بن مبارک رضی الله عنه از تابعین است می گوید " الْغُبَارُ الَّذِي دَخَلَ أَنْفَ فَرَسٍ مُعَاوِيَةَ خَيْرٌ مِنْ أَوْيسٍ الْقَرْنِي وَ عُمَرُ الْمَرْوَانِي " یعنی غباری که در بینی اسب معاویه رضی الله عنه داخل شده بهتر است از اوئیس قرنی و عمر مروانی رضی الله تعالی عنهما.

مسئله: اگر کسی گوید که خدا و رسول بر این عمل گواه اند کافر شود. اولیاء قادر نیستند بر ایجاد معدوم یا اعدام موجود، پس نسبت کردن ایجاد و یا اعدام و اعطاء

^۱ اتحاد فقها بر امری

^۲ بی عقل

رزق یا اولاد و دفع بلا و مرض و غیر آن بسوی ایشان کفر است " قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ " یعنی بگو ای محمد، مالک نیستم من برای خویشتن نفع را و نه ضرر را مگر آن چه خدا خواهد. و اگر نسبت به طریق سببیت بود مضائقه ندارد. (یعنی اگر بگویند به سبب اولیاء خداوند تعالی ایجاد می کند یا معدوم می کند مضایقه ندارد و همچنین اولیاء را در انجام امور خارق العاده و کرامات ذاتاً مستقل نداند بلکه قدرت انجام آن را بدست آن عزیزان از خداوند تعالی بداند)

مسئله: سنت آن است که (در زیارات قبور) بگویند " السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ أَنْتُمْ لَنَا قَرِطٌ وَ نَحْنُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ "

مسئله: در زیارت پیغمبر خدا ﷺ و اولیای کرام مستحب است که طهارت کامله باشد و متصل درود بر پیغمبر خدا و اتباع او گفته باشد و عمل صالح از نماز یا روزه یا صدقه که پیشتر از آن به خلوص نیت (و) لله^۱ کرده باشد، ثواب آن بگذارد و دل خود حاضر دارد و به خشوع و تضرع باشد و از جناب الهی محبت آنها و اتباع سنت آنها طلب کند و اگر صاحب نسبت باشد خود را خالی کرده به طلب فیض از صاحب قبر، منتظر و مراقب بنشیند و در خواندن قرآن نزد قبور اختلاف است لیکن صحیح آن است که جائز است.

مقام سوم: در آداب مرشدان

کاملان را هم طلب مزید لازم است، قناعت در طلب قرب خدای تعالی هیچ گاه نشاید. از جناب الهی سوال کند چنان چه رسول خدا ﷺ می گفت " رَبِّ زِدْنِي عِلْماً " یعنی ای پروردگار! زیاده کن مرا علم، و در مجاهده قصور و فتور نکند که تا جان باقیست مجاهده باقیست حق تعالی می فرماید " وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ " یعنی عبادت کن ای محمد پروردگار خود را تا که آید تو را موت. رسول خدا ﷺ قیام لیل می کرد تا

^۱ فقط برای الله تعالی

ارشاد الطالبین

که هر دو پای مبارکه ی او ورم می کرد ، مردم گفتند یا رسول الله قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ یعنی به درستی که بخشید تو را خدا و گناهان تو را اولین و آخرین. مراد از گناه ترکِ اولی است، فرمود " أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا " یعنی آیا نباشم من بنده ی کمال شکر کننده ؟!"

مسئله : (ولی) کامل ، اگر کسی کامل تر از خود بیند باید که از وی اخذ فیض کند، بلکه اگر در کمتر از خود فضیلتی بیند باید که آن هم طلب کند، چنان چه موسی علیه السلام از خضر علیه السلام (طلب) کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله امت را درود آموخت " اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَعَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَمَا صَلَّيْتَ عَلَی اِبْرَاهِیمَ وَعَلَی آلِ اِبْرَاهِیمَ " یعنی الهی رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد چنان چه رحمت فرستادی بر ابراهیم و بر آل او.

حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند که مبداء تعین محمد صلی الله علیه و آله محبوبیت صرفه^۱ است و مبداء تعین ابراهیم علیه السلام خُلّت^۲، که زینه^۳ پایه ی تعین محمدی است. صاحب ولایت محمدی را ولایت ابراهیمی ضرور است که زینه پایه ی وی است، لیکن چون محبوبیت صرفه می خواهد که محبوب بر زینه پایه توقف ننماید و در مقام خُلّت هم فضیلتی عظیم است، گو که زینه پایه از محبوبیت صرفه است، رب العالمین خواست که تفصیل^۴ مقام خلت هم بعضی پیروان محمد صلی الله علیه و آله و اتباع او کسب کنند تا آن منصب عالی زیر نگین آن سرور محبوبان باشد " فَإِنَّ الْعَبْدَ وَ مَا فِي يَدِهِ مِلْكٌ لِمَوْلَاهُ " یعنی غلام و آنچه در دست اوست ملک خداوند اوست. حق تعالی بعد هزار سال این دعا مستجاب گردانید و حضرت مجدد علیه السلام را که یکی از اتباع آن سرور است به دولت متابعت آن سرور علیه السلام به این (امر) سرفراز کرده، نافهمان بر این سخن اعتراض می کنند :

۱ خالص ، محض

۲ دوستی ، محبت

۳ پله ، پایه

۴ شرح و بسط موضوع

گر نبیند به روز شپره چشم چشمهء آفتاب را چه گناه

ترمذی و ابن ماجه از ابی هريره رضی الله عنه روایت می کند که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله " کَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ، فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا " سخن دین، گم کرده ی مومن است هر جا که یابد پس وی لائق تر است به گرفتن آن.

مسئله : اولیای کامل که قدرت ارشاد و تکمیل داشته باشند، آنها را باید که بر مردم خود را عرض کنند تا مردم از آنها طلب فیض کنند و از طعن و انکار مردم باک ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده " لَا يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ ، وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ " یعنی همیشه باشد از امت من جماعتی ایستاده به کار خدا یعنی برای هدایت خلق و ترویج دین و ضرر نکند اگر کسی مدد کاری ایشان نکند یا مخالفت ایشان کند. دعوت خلق به سوی حق سنت انبیاء است و اولیاء به نیابت انبیاء این کار می کنند. این منصب عظمی را برای انکار سفیهان ترک ندهند. حق تعالی می فرماید " فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ " یعنی اگر تکذیب کنند تو را مردم پس غم مخور، به درستی که تکذیب کرده شده اند رسولان پیش از تو، حال آن که آورده بودند شواهد النبوت معجزات کتاب های روشنی بخش.

حدیث "فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ، إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ حَتَّى النَّمْلَةِ فِي جُحْرِهَا وَحَتَّى الْحُوتِ فِي الْمَاءِ لَيُصَلُّونَ عَلَى مُعَلِّمِ النَّاسِ الْخَيْرِ" رواه الترمذی عن ابی امامة الباهلی ، یعنی فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت من است بر ادنای شما، خدای تعالی و فرشتگان و اهل آسمان و زمین تا مورچه و ماهی بر آموزنده ی خیر درود می فرستند.

مسئله : هر که دعوی ولایت و ارشاد به دروغ کند برای طلب جاه و ریاست و مال پس او خلیفه ی شیطان است - مثل مُسَيِّلِمَه كَذَّابٌ " وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ " و نیست ظالم تر از کسی که بر خدای تعالی دروغ گوید ، یا گوید که وحی می شود به سوی من حال آنکه

نشده باشد یا گوید که نازل خواهم کرد مانند آن چه خدا نازل ساخته - که او مثل شیطان از راه خدا باز می دارد . نعوذ بالله منها

مسئله : اولیاء را جائز است که اظهار نمایند انعام حق تعالی را که در حق آنها شده و مرتبه و درجه قرب الهی که به فضل خود، حق تعالی به آنها عطاء فرموده، چنان چه قصاید غوث الثقلین علیه السلام و مکاتیب حضرت مجدد آلف ثانی علیه السلام و تصانیف شیخ اکبر رحمته الله از آن مملو است، چرا که حق تعالی می فرماید " وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ " یعنی به نعمت پروردگار خود سخن بگو. رسول کریم صلی الله علیه و آله فرموده " إِنَّ الْحَدِيثَ بِالنِّعْمَةِ شُكْرٌ " یعنی سخن گفتن به نعمت شکر نعمت است و بییهی زیاده کرده و ترکه کفر، یعنی سخن گفتن از نعمت خدا شکر است و ترک آن کفران نعمت است ، و ابن جریر در تفسیر از ابی بسره غفاری روایت کرد که مسلمانان یعنی صحابه می دانستند که شکر نعمت آن است که آن را اظهار نمایند، چرا که حق تعالی می فرماید " لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ ، وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ " یعنی اگر شکر خواهید کرد نعمت زیاده خواهم کرد و اگر کفران نعمت خواهید کرد هر آینه عذاب من شدید است. حق تعالی بر کفران نعمت عذاب شدید گفته و دیلمی در فردوس و ابو نعیم در حلیه روایت کرده که عُمَرُ بن الخطاب بر منبر آمد و گفت " الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَيَّرَنِي بِحَيْثُ لَيْسَ فَوْقِي أَحَدٌ " یعنی حمد مر خدای راست که مرا چنان کرد که کسی بالاتر از من نیست، پس تَر (سپس) از منبر فرود آمد، مردم از وجه این سخن پرسیدند، گفت نگفتم مگر برای شکر نعمت. ابن ابی حاتم از مقیم روایت کرد که با حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما ملاقات کردم پس مصاحفه نمودم و از او تفسیر وَّأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ پرسیدم فرمود که اگر مرد مسلمان عملی صالح کند خبر دهد از آن مردم خانه ی خود را. در این باب احادیث و اقوال صحابه و سلف صالح بسیار است.

اگر گفته شود که حق تعالی از تزکیه نفس خود و تفاخر، منع فرموده و گفت " لَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ " یعنی نفس خود را به پاکی یاد مکنید، جواب داده شود که تزکیه ی نفس و

اظهار نعمت در صورت با هم التباس^۱ دارند لیکن در حقیقت مغایر اند. اگر کمالات را به نفس خود نسبت کند و نسبت آن را به خدای تعالی کند و خود را فی النفسه منشاء شر داند و اتصاف خود به وجه عاریت به حول و قوت الهی به آن کمالات دانسته، شکر الهی به جا آورد، آن را **اظهار نعمت** گویند. این معنی هر چند در نظر عوام التباس دارد لیکن نزد خدا التباس ندارد. "وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ" حق تعالی می داند مفسد را از مصلح، از اولیاءالله که از رذایل نفس پاک اند متصور نیست مگر اظهار نعمت، پس این امر اگر از اتقیا به ظهور آید اعتراض بر او نشاید که حسن ظن مامور به است، لیکن مرید را باید که از مکر نفس ایمن نباشد و کمالات خود را در خیال نیاورد و نفس خود را همیشه متهم دارد و چون به مرتبه ی تکمیل رسد و به شهادت اکبر و الهامات متواتر ملهم شود، آن زمان اظهار کند تا مردم منزلت او را دریافته از او استفاده نمایند و مشتاق آن کمالات شوند.

فصل در آن چه شیخ را با مرید سلوک باید کرد : باید که شیخ حریص باشد بر افشای طریقه و مهربان و رحیم باشد بر مریدان که این صفات رسول کریم اند علیه الصلوة و السلام " قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ " هر آینه آمد رسول از جنس شما، دشوار است بروی رنجاندن شما، حریص است بر هدایت شما، بر مسلمانان کمال مهربانی است.

و (شیخ) ترش رو نباشد و مریدان را زجر نکند مگر به حق اسلام و نصیحت به نرمی و شفقت کند و سخت گوئی نکند که رسول کریم همچنین می کرد و از تقصیرات ایشان اگر درباره ی خود ببند عفو کند ، قال الله تعالی " وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا " یعنی باید که عفو کنید و از تقصیرات ایشان درگذرید. قال الله تعالی " فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَنتَ لَهُمْ ، وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ ، فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ " یعنی پس به سبب رحمت خدا که بر تو است، نرم هستی تو برای آنها و اگر با آنها می بودی تو ترش رو و سخت دل هر آینه پراکنده می شدند از گرد تو، پس عفو

^۱ مشتبه شدن ، درهم آمیختگی

کن تقصیرات ایشان و از خدا طلب مغفرت کن برای آنها و مشورت کن با آنها در کار دین.

و دور کردن طالبان خدا برای رضامندی خلق حرام است . قال الله تعالى " وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ " یعنی دور مکن کسانی را که یاد خدا می کنند صبح و شام، الی قوله تعالى فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ، یعنی اگر دور خواهی کرد از ظالمان باشی. و از مریدان منفعت مالی یا بدنی را متوقع نباشد چرا که ارشاد عبادت است و اخذ اجرت بر عبادت جایز نیست . قال الله تعالى " وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا " یعنی مگردان چشمان خود از آنها در حالتی که اراده ی زینت حیات دنیا داشته باشی، و در راهنمایی نیت اجرت مکن بر خدا، قال " قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا عَلَى اللَّهِ " یعنی بگو ای محمد نمی خواهم از شما اجرت جز این نیست که اجرت من بر خدای تعالی است .

رسول کریم ﷺ بر ایدای^۱ خلق صبر می فرمودند و می فرمودند " رَحِمَ اللَّهُ تَعَالَى آخِي مُوسَى لَقَدْ أُؤْذِيَ بِأَكْثَرِ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ " یعنی رحم کند خدای تعالی برادر من موسی را که ایذا کرده شد بیشتر از این و صبر کرد. حضرت ایشان شهید^۲ رضی الله عنه از پیر بزرگوار حضرت سید نور محمد بدایونی رضی الله عنه نقل کردند که شخصی خود را از مریدان آن حضرت می گفت، روزی آن مرد از راه شقاوت به جناب آن حضرت سخت بی ادبی کرد و بسیار ناسزا گفت، در جوابش هیچ نگفتند. روزی دیگر آن مرد آمد تا از آن حضرت توجه گیرد و استفاده نماید، خواستم که او را به سزا رسانم، آن حضرت مرا منع فرمودند و بر آن مرد متوجه شدند به قسمی که دیگر مخلصان را توجه فرمودند، درباره ی او نیز توجه فرمودند. فقیر از این معنی بسیار تنگدل شد و از سبب برابر ساختن او با سایر مخلصان از آن جناب التماس نمودم. آن جناب فرمودند که ای میرزا صاحب اگر من او را زجر و عُنْف^۳ می کردم و توجه نمی دادم حق تعالی از من می پرسید که من

^۱ آزار و اذیت

^۲ حضرت شیخ میرزا صاحب مظهر، جانِ جانان نقشبندی مجددی قدس الله تعالی سره الشریف

^۳ درشتی نمودن با کسی، شدت و قساوت

ارشاد الطالبین

در سینه ی تو نوری ودیعت کرده بودم و یکی از بندگان من طالب آن نور آمده، تو چرا محروم داشتی؟ در آن وقت چگونه می گفتم که الهی این مرا دشنام داده بود لهذا او را محروم داشتم و این جواب مقبول می افتاد؟!

چند گاه ساکت ماندم با تنگدلی، بعد چندی آن جناب فرمودند ای بابا اگر چه من او را مانند مخلصان توجه دادم لیکن حق تعالی مخلص را با منافق کی برابر می کند "وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ" حقیقت کار به دست خداست، فیض نمی رسد مگر به دوستان مخلص مودب.

این قصه بدان ماند که جنازه ی عبدالله بن ابی بن سلول منافق را که بارها در جناب آن حضرت علیه السلام بی ادبی کرده بود، پسرش که مومن مخلص بود به جناب آن حضرت علیه السلام به التجاء آورد تا آن حضرت بر وی نماز خوانند و استغفار نمایند. آن حضرت برای نماز ایستادند، عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ رضی الله عنه مانع آمد و عرض کرد یا رسول الله این همان کس است که فلان روز چنین گفته و فلان روز چنین گفته و حق تعالی فرموده است "إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ" یعنی اگر طلب مغفرت خواهی کرد برای منافقان هفتاد بار هرگز نخواهد بخشید خدا آنها را، آن حضرت علیه السلام قول عُمَرُ رضی الله عنه نشنید، فرمودند که من زیاده تر از هفتاد بار برای او استغفار خواهم کرد، آخر الامر آن حضرت نماز جنازه خواندند و استغفار در حق آن منافق حق تعالی قبول نکرد و آیت نازل شد "وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ" یعنی نماز مخوان بر کسی از منافقان گاهی و ایستاده مشو بر قبر او، و آیت دیگر نازل شد "اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ" یعنی استغفار کن یا مکن برای منافقان، هرگز نخواهد شنید خدای تعالی آنها را. بعد از آن باز آن حضرت بر جنازه ی کسی از منافقان نماز نخواندند.

مسئله : مسند (نشین) ارشاد را باید که خود را با وقار دارد و دروازه ی بازی و اختلاط نگشاید، چه اگر شوکت او در نظر مرید کم شود دروازه ی فیض آنها مسدود گردد. در حق رسول خدا مرویست که "مَنْ يَرَاهُ عَنْ بَعِيدٍ هَابَهُ وَ مَنْ يَرَاهُ عَنْ قَرِيبٍ أَحَبَّهُ" یعنی

هر که آن حضرت را می دید از دور بر وی هیبت و رعب آن حضرت می افتاد و بعد آن محبت در دل او قرار می گرفت.

مسئله : نیز شیخ بعضی مریدان را بر بعضی دیگر ترجیح ندهد، مگر کسی را که طلب خدای تعالی زیاده داشته باشد. ابن ام مکتوم نابینا، از اصحاب کرام بود، روزی نزد آن حضرت علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله مرا بیاموز آنچه حق تعالی تو را علم داده است، در آن وقت رئیسان قریش نزد آن حضرت نشسته بودند، آن حضرت علیه السلام بر ترغیب و ترهیب و دعوت آنها به سوی خدا مشغول بودند، (لهذا) آن حضرت در جواب ابن ام مکتوم هیچ نفرمودند. چون آن مرد نابینا بود، بار بار آواز کرد آن حضرت سخن او را نشنید، و حکمت در مشغولی رئیسان قریش آن بود که اگر آنها ایمان می آوردند جماعت کثیر مُشَرَّف به اسلام می شدند و ابن ام مکتوم مرد مخلص بود در تعلیم (و پاسخ) او اگر دیر می شد ضرری نداشت، لهذا عتاب آمد "عَبَسَ وَتَوَلَّى ، اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى" یعنی ترش رویی کرد و روگردانی نمود، وقتی که آمد نزد او نابینا. چنین آیت نازل شد که هر که در طلب خدا محکم تر باشد در تعلیم او باید کوشید، حق تعالی داود علیه السلام را گفت " يَا دَاوُدُ ، اِذَا رَأَيْتَ لِي طَالِبًا فَكُنْ لَهُ حَادِمًا " وقتی که بینی کسی را طالب من ، پس تو خادم او باش.

مسئله : و نیز صاحب ارشاد را می باید که حرکتی نکند که سبب بی اعتقادی خلق الله باشد، چنان چه فرقه ی ملامتیه آن را تجویز کرده اند که این معنی در کارخانه ی ارشاد مُخِل باشد و لهذا صوفیه گفته اند " رِأَ الْكَامِلِينَ خَيْرٌ مِنْ اِخْلَاصِ الْمُرِيدِينَ " که منصب ارشاد منصبی عالی است ، نیابت رسول صلی الله علیه و آله است، حق تعالی می فرماید " اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ، وَدَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا " به درستی که تو را فرستادیم ما تا شاهد باشی بر اعمال امت و خوش خبری دهی نکوکاران را و ترسانی از دوزخ بدکاران را و راهنمائی به سوی خدا به اذن او باشی، و چراغ روشنی بخش.

ارشاد الطالبن

ثواب ارشاد از ثواب جمیع عبادات زاید است. داریم از حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله را پرسیدند از حال دو مرد که در بنی اسرائیل بودند، یکی عالم بود که نماز مکتوبه می خواند و باز در تعلیم خلق مشغول می شد، دوم تمام شب قیام می کرد و در روز همیشه روزه می داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فضل آن عالم بر آن عابد مانند فضیلت من است بر آدنای^۱ شما.

مقام چهارم: در اسباب قُرب الهی و ترقی در آن

بدان که علت موجب قُرب الهی، جذب یعنی کشش خداست بنده ی خود را به سوی خود، و این جذب گاهی بی توسط امری باشد و آن را اجتناء^۲ گویند و اکثر به توسط امری باشد و آن متوسط دو چیز است به حکم استقراء^۳، یکی عبادت، دوم صحبت انسان کامل مکمل. پس جاذب الهی که به توسط عبادت باشد آن را ثمره ی عبادت گویند و آن چه به توسط صحبت باشد آن را تاثیر شیخ نامند. این کلام در علت فاعلی است و علت قابلی استعداد است که حق تعالی در انسان ودیعت کرده است که در کلام مجید از آن خبر می دهد "فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا" یعنی پیدا کردن خداست که حق تعالی به آن قابلیت انسان را پیدا کرده، و در حدیث آمده "مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، وَيُمَجَّسَانِهِ" یعنی نیست هیچ بچه که پیدا شده مگر آن که پیدا می شود بر اهلیت اسلام، پس مادر و پدرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می کنند.

استعداد انسانی متفاوت اند، رسول الله فرموده صلی الله علیه و آله "النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ" یعنی جنس انسان کان (و معدن) است مثل کان های زر و نقره. از جائی زر می یابد و از جائی نقره و از جائی آهن و مانند آن، و موانع قرب الهی رزایل نفس اند و

^۱ ادنی، پائین ترین، کمترین درجه

^۲ برگزیدن، انتخاب کردن

^۳ تحقیق

جنس عناصر و غفلت لطائف عالمِ امر و هر یک از عبادت و صحبتِ انسانِ کامل چنان چه علت اند برای حصول قُرب، همچنین هر دو چیز علت اند برای دفع موانع.

فصل در سیر آفاقی و انفسی : و از این بیان واضح شد که ناقصان را برای تحصیل کمال از دو چیز چاره نیست یکی کسب ، (که) عبارت است از عبادات و ریاضات موافق تجویز شیخ کامل مکمل که رفع موانع کند و تزکیه ی نفس و عناصر و تصفیه ی لطائف عالم امر کند که به مصاحبت لطائف عالم خلق ظلمانی شده اند و خود را و خالق خود را فراموش کرده اند ، دوم جذب شیخ کامل مکمل که عطای نسبت و قرب الهی نماید و از خضیض^۱ به اوج رساند.

و اولیاء اکثر طریق (ها)، سلوک را بر جذب مقدم دارند، نظر بر آن که رفع موانع را مقدم دانند از تحصیل مقاصد. پس مرید را امر کنند به اذکار و ریاضت نفس و تصرف خود را در امداد او متوجه دارند تا که لطائف عالم امر مزگی و مصفی شوند و نفس به اخلاق مرضیه از توبه و انابت و زهد و توکل و رضا و سایر مقامات عَشْرَه^۲ متصف شود. پس سالک مستعدِ قرب الهی شود، آنگاه شیخ او را جذب کند به سوی خدای تعالی و قرب الهی عطا فرماید، و این سالک را سالک مجذوب گویند و این سیر را سیر آفاقی نامند چرا که این بزرگان به تزکیه ی عناصر و نفس و لطائف عالم امر حکم نکنند تا که در عالم مثال خارج از نفس خود ملاحظه نکنند.

و هر یک لطیفه را نوری است تا آن نور ظاهر شود حکم به صفای آن لطیفه نکنند، قلب را نور زرد و روح را نور سرخ و سر را نور سیاه و خفی را نور سفید و اخفی را نور سبز گویند .

چون این سیر بسیار دور و دراز است و مشقت بسیار دارد و گاه باشد که صوفی در اثناء سلوک بمیرد و از مقصود ناکام ماند لهذا حق تعالی حضرت خواجه ی نقشبند رحمه الله را به

^۱ پستی ، قعر

^۲ مراتب ده گانه ی سلوک، بعضی هفت و هشت مرتبه نیز فرموده اند شامل توبه ، زهد ، توکل ، صبر ، قناعت ، شکر ، خوف ، رجاء ، ورع ، فقر و رضا .

تقدیم جذب بر سلوک الهام فرموده، مرید را اول به توجه، إلقاء ذکر در لطائف عالم امر می کنند تا قلب و روح و سر و خفی و اخفی در اصول خود فانی و مستهلک شوند و این سیر را سیر انفسی گویند و در ضمن این سیر انفسی، اکثر سیر آفاقی نیز حاصل شود. بعد از آن برای تزکیه ی نفس و قالب، مرید را بر ریاضت امر می کنند.

پس مرید را به ریاضت و امدادِ توجهاتِ شیخ تزکیه ی نفس و عناصر هم حاصل شود و این سالک را مجذوبِ سالک گویند و این سیر را اندراج النهایت فی البدایت گویند که جذب که آخر کار بود در ابتداء مندرج شد و چون بعدِ فنای لطائف عالمِ امر، امرِ ریاضت کرده شد و صولت^۱ و شدت نفس از مجاورت لطائف عالمِ امر گم شد و ریاضت بر وی آسان گشت و ثواب عبادات بعدِ فنای لطائف زیاده شد، از این جهت این سیر آسَهْل و آسَرع شده و اگر مرید در این سیر پیش از کمال بمیرد، محروم مطلق نخواهد بود که ذکر قلب در اولِ صحبت به دست آمده (است) . واللّٰه اعْلَم

فصل در برکات عبادات : بدان که از عبادات کامل، قرب الهی به قسمی ترقی پذیرد که معتبر باشد و از عبادات ناقص قرب حاصل شود لیکن غیر معتمد به، چرا که ثوابِ عبادت ناقصان کمتر است از ثواب عبادت کاملان، چرا که (در) بالا گذشته که عبادت همه ی عالمیان به منزله ی ظِلّ است مر عبادت ولی را، پس همچنین فرق است در برکاتِ عبادات ایشان.

مشایخ گفته اند که از عبادت ناقص آنقدر قرب حاصل می شود که اگر بالفرض شخصی پنجاه هزار سال عبادت کند تا به درجه ی ادنای اولیاء برسد و مرتبه ی ولایت یابد. قوله تعالی " تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ " یعنی بالا می رود ملائکه و جبرئیل بسوی حق در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است . گویا کنایه از آن است و چون تمام عمر دنیا هم آن قدر نباشد پس حصول ولایت به مجرد ریاضت و مجاهده متصور نیست. مولوی روم می فرمایند:

سیر زاهد هر شبی یک روزه راه سیر عارف هر دمی تا تخت شاه

^۱ شدت ، سختی ، هیبت

پس باید دانست که مشایخ که مریدان را به ریاضت و مجاهده امر می فرمایند، مقصود از آن تصفیه ی عناصر است و تزکیه ی نفس، نه حصول قرب. بلکه تصفیه و تزکیه هم به مجرد عبادت نمی شود تا که تاثیر صحبت مشایخ به او یار نمی شود.

مسئله : بعضی اکابر چنان می گویند که هر عبادت که در آن محنت و مشقت بسیار باشد، آن عبادت برای ازاله ی رذایل نفس تاثیر تمام دارد لهذا ذکر جهر و اربعینات و خلوت مانوس و امثال آن اختراع کرده اند، و این سخن از آن مُسْتَنْبِط می شود که رسول الله ﷺ فرموده " خِصَاءُ أُمَّتِي الصَّيَامُ " یعنی خصی^۱ شدن امت من روزه داشتن است. یعنی هر که (را) شهوت غالب باشد، از روزه داشتن دفع کند، چون در روزه مشقت است لهذا رسول کریم ﷺ برای دفع قوت شهوانی (روزه را) تجویز فرمودند، نه نماز را، و حضرت خواجه عالی شان خواجه بهاء الدین نقشبند رحمته الله و امثال ایشان حکم کرده اند بدان که هر عبادت که موافق سنت است آن عبادت مفید تر است برای ازاله ی رذایل نفس و تصفیه ی عناصر و حصول قرب الهی، لهذا از بدعت حسنه مثل بدعت قبیحه اجتناب می کنند که رسول الله ﷺ فرموده " كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٍ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ " پس نتیجه ی این حدیث آن است که كُلُّ مُحَدَّثَةٍ ضَلَالَةٌ و بدیهی است که " لَا شَيْءَ مِنَ الضَّلَالَةِ بِهْدَايَةٍ فَلَا شَيْءَ مِنَ الْمُحَدَّثِ بِهْدَايَةٍ " و نیز در حدیث آمده " إِنَّ الْقَوْلَ لَا يُقْبَلُ مَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَ كِلَاهُمَا لَا يَقْبَلَانِ بِدُونِ النِّيَّةِ وَالْقَوْلُ وَالْعَمَلُ وَالنِّيَّةُ لَا تَقْبَلُ مَا لَمْ تَوَافِقِ السُّنَّةَ " یعنی سخن مقبول نیست بدون عمل کردن و هر دو مقبول نیستند بدون نیت و هر سه مقبول نیستند تا که موافق سنت نباشد. اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد و چون اعمال غیر مطابق سنت مقبول نباشد ثواب بر آن مترتب نشود. اگر مشقت را بر حصول قرب و دفع رذایل مدخلیت بودی رسول کریم ﷺ از آن منع نفرمودی.

^۱ عقیم شدن، خالی شدن از شهوت

ارشاد الطالبین

ابو داود از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده " لَا تُشَدُّوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدُّوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَ لِبَيْعٍ وَ رَهْبَانِيَّةٍ ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ " یعنی سخت مگیرید بر نفس های خود بدستی که قومی سخت گرفتند بر نفوس خود پس حق تعالی بر آنها سخت گرفت ، این باقی ماندگان آن قوم اند در صومعه ها و دیرها ، یعنی نصاری اختراع آن کردند، و رهبانیت فرض نکرده بود خدا بر آنها .

در صحیحین مروی است که سه کس نزد ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از عبادت رسول الله پرسیدند . امهات المومنین از عبادت رسول کریم به آنها نشان دادند. آنها آن را کم دانستند و گفتند: با رسول الله چه برابری است ، در شان او حق تعالی فرموده " لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ " ، یکی گفت که من تمام شب عبادت می کنم ، خواب نمی کنم . دوم گفت که من همیشه روزه می دارم ، افطار نمی کنم . ثالث گفت که نکاح نکرده ام و با زنان سر و کار ندارم . رسول کریم صلی الله علیه و آله چون در خانه آمده این قضیه شنید فرمود " الا وَاللَّهِ إِنِّي أَخْشَاكُم مِّنَ اللَّهِ وَ اتَّقَاكُمْ لَهُ " یعنی من به بدستی که نسبت به شما خوف خدا زیاده دارم و متقی ترم ، لیکن من روزه می دارم و افطار می کنم و شب نماز می گزارم و خواب هم می کنم و با زنان صحبت می دارم ، پس هر که از سنت من بیزاری کند از زمره ی تابعان من نباشد.

اگر کسی گوید که من به ریاضت شاقه ترقیات می بینم و مکاشفات و صفای باطن می یابم که انکار آن نمی توان کرد ، گفته شود که کشف و خرق عادات و تصرف در عالم کون و فساد ، از ریاضات دست می دهد و لهذا حکمای اشراقیین و جوگیان هند بدان متمتع می شوند و این کمالات از نظر اعتبار اهل الله ساقط است ، به جواز و مویز نمی خرنند . دفع رذایل نفس و قتل شیطان و وسواس بی طور سنت ممکن نیست

محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی صلی الله علیه و آله

اگر کسی گوید که اگر همچنین باشد پس باید که در سلاسل که ریاضت شاقه استعمال کنند، کسی به مرتبه ی ولایت نرسد و این باطل است، گفته شود که اولیاء الله همه

تابعان سنت اند بعضی از آن در متابعت فوقیت دارند بر بعضی و اگر بدعت راه یافته در بعضی اعمال آنها راه یافته، پس آن بعضی اعمال اگر موجب ازدیاد قرب نباشند، دیگر اعمال موافق سنت و صحبت مشایخ مکمل، آنها را دستگیری می کند و به درجه ی کمال می رساند، علاوه آنکه آن چه بدعت در بعضی اعمال آنها راه یافته بنابر خطای اجتهادی است و مجتهد مخطی^۱ معذور است و یک درجه ثواب دارد و مجتهد مُصیب^۲ دو درجه ثواب دارد و اگر چنین نباشد عافیت بر فقها بلکه بر تمام عالم تنگ می شود. والله تعالی اعلم

فصل در تاثیر مشایخ : بدان که ناقص و کامل هر دو از صحبت کامل تر از آنها اخذ فیض می کنند. انبیاء مثل حضرت یوشع بن نون و مانند آن از جناب اولی العزم مثل حضرت موسی علیه السلام اخذ فیض می کردند.

مسئله : ناقصان را حصول ولایت نشود مگر به تاثیر صحبت کاملان، چرا که تنها عبادت آنها مثمر ولایت نمی تواند شد، چنان چه بالا گذشت. جذب مطلق که او را اجتناب گویند در حق ایشان متصور نیست مگر به توسط شخصی که در باطن مناسبت با خدا و در ظاهر مناسبت با بندگان داشته باشد و آن رسول الله است ﷺ یا نائب او. بدون نائب مناسبت ظاهری با مستفیضان و وصول فیض مستعذر است. حق تعالی می فرماید "لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا" یعنی اگر بودی در زمین فرشتگان که می رفتند قرار گرفتندگان، هر آینه می فرستادیم بر آنها از آسمان فرشته را به عنوان رسالت. و لهذا بعد وفات رسول الله از قبر شریف فیض نمی تواند رسید لِعَدَمِ الْمُنَاسَبَةِ الصُّورِيَّةِ. پس واسطه دیگری باید، نائب پیغمبر و وارث او. و قال عليه السلام "الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ" علماء ظاهر و باطن وارثان پیغمبران اند.

^۱ کسی که دچار خطا و اشتباه شده است
^۲ راست کار و راست و درست یابنده

مسئله : بعد از آن که شخصی به مرتبه کمال رسد او را از جناب الهی بی واسطه، فیض می تواند رسید و از عبادات هم ترقیات می توان (حاصل) کرد. حق تعالی می فرماید " وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ " یعنی سجده کن و با خدا نزدیکی جو، و از قبر شریف رسول کریم و از قبور اولیاء هم اخذ فیض می توان کرد.

مسئله : مقصود اصلی از ارسال رسل همین تاثیر صحبت است چرا که مسائل فقه و عقاید از ملائکه هم استفاده می توان کرد، چنان چه حدیث جبرئیل دلالت می کند که رسول الله ﷺ فرموده " هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَكُمْ لِيُعَلِّمَكُمْ دِينَكُمْ " این جبرئیل است آمده پیش شما تا بیاموزد شما را دین شما (را). پس بر مناسبت تامه موقوف نیست مگر تاثیر صحبت که مُثْمِرِ ولایت است و لهذا رُسل از بشر آمدند. حق تعالی می فرماید " لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ " هر آینه آمد شما را رسول از جنس شما و فرمود " لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ".

مسئله : بعضی کسان را که استعداد بسیار قوی داده است گاه باشد که از روح پیغمبر یا از روح کسی ولی، او را فیض رسد و به مرتبه ولایت رساند و آن را **اویسی** گویند ، چرا که اویس قرنی رضی الله عنه بی دریافت صحبت سید البشر صلی الله علیه و آله اخذ فیض از آن جناب کرده (است) .

مسئله : ریاضتِ تنها بی تاثیر صحبت، برای ازاله رذایل نفس و حصول ولایت کفایت نمی کند و تاثیر صحبت انبیاء که بالاصالة، کمالات ولایت و کمالات نبوت نیز حاصل می دارند و تاثیر صالح ، کسانی که به تبعیت کمالات نبوت دارند، چنان چه اصحاب رسول الله ﷺ هم برای دفع رذایل نفس و حصول ولایت کفایت می کند، لیکن نه به آن مشابهت که در یک، دو صحبت کفایت کند، بلکه در مدتی (کفایت می کند).

تاثیر صحبت دیگر اولیاء بدون ریاضت مرید، تنها کفایت نمی کند که اگر فقط جذب از کسی ولی، به دست آید بدون ریاضت و سلوکِ آن است.

فایده : جذب الهی که بی واسطه ی انبیاء علیهم السلام است، اجتناب صرف است، همچنین آن چه به واسطه ی انبیاء است و آن چه به واسطه ی اولیاء است هدایت صرف است که موقوف است بر نیابت و آن چه به واسطه ی ارباب کمالات نبوت است، اصحاب باشند یا غیر آن، اجتناب است که در آن بوی هدایت است یا هدایت است که در آن بوی اجتناب است . اولی را مُرادیت و ثانی را مُریدیت گفتن لائق است " وَاللّٰهُ يَجْتَبِيْ اِلَيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَيَهْدِيْ اِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ " حق تعالی اجتناب می کند هر که را می خواهد، یعنی بدون سعی او برگزیده می کند و هدایت می کند کسی را که رجوع می آورد .

مسئله : جذب مطلق که عبارت است از اجتناب ، چنان چه انبیاء را می باشد ، به سبب مناسبت با مبدء فیض، اولیاء را هم دست می دهد لیکن بعد حصول مناسبت تام با حق تعالی، چرا که مانع از جذب مطلق، عدم مناسبت بود و آن به مناسبت متبدل شد پس معلوم شد که صوفی چون به سیر مریدی واصل شود و دیگر منازل (را) طی کرده به مقام محبوبیت رسد و به متابعت رسول خدا ﷺ محبوب خدا گردد، و در این وقت اجتناب او به نیابت موقوف نباشد، پس از آن آنچه ترقیات او را خواهد شد به سیر مرادی خواهد شد.

مسئله : گاه باشد که اجتناب و جذب مطلق مرید را دست دهد و پیر او را دست نداده باشد، پس در این صورت مرید از پیر افضل شود. مراد رومی از شیخ تاج الدین روایت کرده که گفت که گاه باشد که حق تعالی جذب کند بنده را به سوی خود و هیچ استادی را بر وی نگذارد. از حسن پرسیدند که مرشد تو کیست ؟ فرمود پیش از این عبدالسلام بن مشیش بود، اکنون ده دریاست و پنج در آسمان است و پنج در زمین است. از ابن مشیش پرسیده شد که مرشد تو کیست ؟ گفت پیش از این حماد دباس بود، اکنون از دو دریا می خورم، دریای نبوت و دریای فتوت.

مسئله : هر چند مرید از پیر افضل شود لیکن حق تربیت شیخ برگردن او باقی است.

فایده: چون مذکور شد که ترقی در قرب از سه چیز است، برکات عبادات و تاثیر مشایخ و جذب مطلق، پس باید دانست که از برکات عبادات، قوّت و وسعت و اقریبیت حاصل می شود، لیکن دریک مقام، و ترقی از مقامی به مقامی، یعنی از ولایت صغری به ولایت کبری و از آنجا به کمالات نبوت، نتواند شد. و از تاثیر صحبت، ترقی از مقامی به مقامی حاصل می شود تا مقام شیخ. و از جذب مطلق ترقیات از مقامی به مقامی الی ماشاءالله تعالی دست می دهد. وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

فصل در استعداد: بدان که حق سبحانه تعالی در انسان استعداد قرب و معرفت خود نهاده و آن مستلزم هدایت بالفعل است. قال الله تعالی " لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ " یعنی هر آئینه پیدا کردیم انسان را در بهترین حقیقت یعنی استعداد کمالات دارد ، پس تر رد کردیم او را پائین تر از پائین تا آن که مثل خود را یا ناچیز تر از خود را عبادت کند ، مگر کسی که ایمان آورد و عمل صالح کرد. قال علیه السلام " مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ أَبَوَاهُ يَهُودًا نِهِ " لیکن افراد انسانی در کیفیت استعداد مختلف اند ، قال علیه السلام " النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ، خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَقَّهُوا " پس چنان چه در معادن اختلاف است که اهلیت ذهب در معدن آهن و نحاس^۱ نیست و اهلیت آهن در معدن ذهب نیست، همچنین افراد انسانی قابلیت متغایره دارند.

قال الله تعالی " وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا " یعنی به درستی که خدا شما را بر چند طور پیدا کرد (و آفرید) و این کیفیات ناشی اند از صفات نفس و عناصر، از شدت و ضعف و مانند آن و هدایت و ضلالت هر دو جای^۲ ظاهر می شود خِيَارُكُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُكُمْ فِي الْإِسْلَامِ^۳ بر آن دلالت می کند. صدیق اکبر علیه السلام تعجب کرد در حق عُمَر فرمود أَخْيَارُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ خَوَارُ فِي الْإِسْلَامِ.

^۱ مس

^۲ یعنی هدایت و ضلالت ذاتی در هر حال چه در حال جاهلیت و چه در حال اسلام خود را نشان می دهد

^۳ بهترین شما در دوره جاهلیت، بهترین شما در دوره اسلام هستند

و نوعی دیگر است به سبب در اختلاف استعداد انسانی که حرفی او ظلال اسماء الهی اند با ظلال یک مرتبه یا ده مرتبه یا صد مرتبه إِلَى مَا يَعْلَمُهُ اللَّهُ تَعَالَى.

و نیز بعضی ظلال اسم الّهادی اند و بعضی ظلال اسم الْمُضِلّ. این نوع استعداد مستلزم هدایت و ضلالت است. هر که مبداء تَعْيُنْ او ظِلّ اسم الّهادی است، هر آئینه به هدایت خواهد رسید و هر که مبداء تَعْيُنْ او اسم الْمُضِلّ است، او هر آئینه گمراه خواهد بود، لیکن از بودن مبداء تعین شخص ظلال اسم الّهادی لازم نیست که به درجه ی ولایت رسد، اما هر که را حق تعالی به فضل خود به (آن) مرتبه رساند آن زمان تفرقه مراتب به سبب قرب و بُعد ظلی که مبداء تعین اوست به اصل ظاهر خواهد شد. هر که را مبداء تعین اعلی و اقرب باشد، ولایت او اشرف خواهد بود.

صدیق علیه السلام را چون مبداء تعین دایره ظلال نقطه ی اعلاء بود، آن حضرت در مرتبه ی ولایت هم اسبق و اشرف آمده.

مسئله : ثمره اختلاف استعدادات به نوع ثانی یعنی به اعتباری مبادی تعینات در ولایت ظاهر می شود، خصوصاً در ولایت صغری، و ثمره ی اختلاف به نوع اول در جمیع مقامات ظاهر شود، چرا که معامله با لطائف عالم امر و فیوض مبادی تعینات در ولایت صغری است و چیزی از آن در ولایت کبری هم و در اکثر دوایر ولایت کبری معامله با نفس است و در ولایت علیا با عناصر سه گانه و در کمالات نبوت با عنصر خاک و مافوق آن هیئت وحدانی. واللّٰه اعلم

مسئله : ممکن است که بعضی اولیاء از بقیه طینت بعضی انبیاء پیدا شده باشند و هم از طینت رسول الله صلی الله علیه و آله پیدا شده باشند.

سوال : این معنی معقول نمی شود چرا که هر کس از نطفه ی والدین خود پیدا می شود. جواب : اکثر چیز (ها) هستند که به عقل انسان ثابت نمی تواند شد، از شرع ثابت می شود یا کشف و الهام، چنان چه نفس ولایت که عبارت از قرب بیچون است.

ارشاد الطالبن

امام محی السنه بغوی رحمہ اللہ در تفسیر کریمہ ی " مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى " (از) قول عطائی خراسانی ذکر کرده کہ گفته نطفہ کہ در رحم قرار می گیرد، فرشته پاره ی خاک می آورد از مکانی کہ در آن دفن کرده خواهد شد، پس در نطفہ می اندازد، پس از خاک و نطفہ آدمی پیدا می شود.

و خطیب از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کرده کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود " مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا وَ فِي سُرَّتِهِ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي يُوَلَّدُ مِنْهَا فَإِذَا رُذَّ إِلَى أَرْضٍ لِعُمُرِهِ رُذَّ إِلَى تُرْبَتِهِ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا يُدْفَنُ فِيهَا وَإِنِّي وَأَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرُ خُلِقْنَا مِنْ تُرْبَةٍ وَاحِدَةٍ وَ فِيهَا نُدْفَنُ " یعنی نیست هیچ مولود مگر آنکہ در ناف او خاکی است کہ از آن پیدا شدہ بود پس چون بہ ارزل عمر یعنی بہ وقت مرگ رسد باز گردانیدہ شود بہ همان خاک کہ از آن پیدا شدہ بود و دفن کردہ شود در آن، بہ درستی کہ من و ابوبکر و عمر از یک خاک پیدا شدہ ایم و یکجا مدفون خواهیم شد. میرزا محمد بدخشانی گفتہ کہ این حدیث را شواہد اند از ابن عمر و ابن عباس و ابوسعید و ابوہریرہ رضی اللہ تعالی عنہم، بعضی را بعضی قوت می دہد.

وقتی کہ در شرح صحیح بخاری در کتاب جنایز (از) قول ابن سیرین آورده کہ گفت: اگر قسم یاد کنم صادق و شک ندارم در آن کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما از یک طینت پیدا شدہ اند، و رسول کریم عبداللہ بن جعفر را فرمود کہ تو از طینت من پیدا شدہ ای و پدر تو با فرشتگان در آسمان طیران می کند، و جائز است کہ خاکی کہ حق تعالی برای پیغمبری مہیا کردہ باشد و از بدو خلقت زمین آن را با انوار برکات و نزول رحمت پرورش کردہ باشد، از جملہ ی آن چیزی بقیہ مانده باشد کہ خمیر مایہ ی شخصی از اولیاء شود، این امر عقلاً محال نیست و از شرع مستفاد و از کشف ثابت می شود و این را در اصطلاح **اصالت** گویند و صاحب اصالت در نظر کشفی چنان بہ نظر در آید کہ گویا جسد او مرصع است از جواهر و اجساد دیگران از آب و گل.

مسئله: اصالت ہر چند موجب فضل است، اما افضلیت صاحب اصالت بر کسانی کہ افضلیت شان بہ اجماع ثابت است، لازم نمی آید. نمی بینی کہ عبداللہ بن جعفر

به موجب نص حدیث، صاحبِ اصالت است حال آن که عثمان و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم از وی افضل اند به اجماع.

مقام پنجم : در مقامات قرب الهی

بدان که (الله) سبحانه و تعالی موصوف است به صفات وجودیه ی حقیقیه و اضافیه و صفات سلبيه و اسمای حسنی، چنانچه قرآن و حدیث بدان ناطق است و از کشف اولیاء ثابت است که اسماء و صفات الهی را ظلال اند (یعنی دارای ضلال می باشند) و اسماء و صفات الهی مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اند و ظلال مبادی تعینات دیگران اند، اگر کسی گوید که عقل و شرع تجویز نمی کند که اسماء و صفات الهی را ظلال باشند، خود حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه در مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث نوشته اند که واجب تعالی را ظِل نبود که ظِل مُوهِم^۱ تولید مثل است و مُنبئ^۲ از شائبه عدم کمال لطائف اصل. هرگاه محمد ﷺ را از لطافت ظِل نبود خدای محمد را چگونه ظِل باشد؟ جواب گفته شود که مراد از ظلال نه آن است که عوام آن را فهمند، بلکه مراد آن است که لطائف اند از مخلوقات الهی که آن را نسبت تام است به اسماء و صفات الهی که بدان مناسبت واسطه می شوند برای رسانیدن فیض وجود و توابع وجود از اسماء و صفات الهی با عالمیان، بدین مناسبت آن را بنابر مسامحت ظِل گفته شود، یا در حالت سُکر ظِل دانسته می شود، چنان چه حضرت مجدد ﷺ در همان مکتوب نوشته اند که این قسم علوم اگر اثبات نسبت نماید در میان واجب تعالی و ممکن، که شرع ما، به ثبوت آن وارد نشده است، همه از معارف سکریه است. موجود در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات است و صفات ثمانیه حقیقه او تعالی و تقدس، ماسوای آن هر چه باشد به ایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن و مخلوق و حادث است و هیچ مخلوق ظِل خالق نیست.

۱ در وهم اندازنده

۲ خبر دهند

این علم ظلیت عالم سالک را در راه بسیار به کار می آید و کشان کشان به اصل می برد و فقیر گوید آنچه در حدیث وارد شده است " إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ ، لَوْ كَشَفَ لَأَحْرَقَتْ سُبْحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ " یعنی حجاب او تعالی نور است، اگر دور می شد هر آئینه می سوخت روشن روی او به انتهای بصر او از خلق او، و در حدیثی دیگر آمده است که جبریل گفت " يَا مُحَمَّدُ دَنُوتُ مِنْ اللَّهِ دَنُوتًا مَّا دَنُوتُ مِنْهُ قَطُّ فَقَالَ كَيْفَ كَانَ يَا جِبْرِيلَ قَالَ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ " یعنی ای محمد نزدیک شدم من از خدا به حدی که گاهی نزدیک نشده بودم او را این چنین، آن حضرت علیه السلام فرمود که چگونه بود ای جبرئیل ؟ گفت که میان من و او هفتاد هزار پرده از نور بود - شاید که مراد از این حجاب همین ظلال باشند، یعنی اگر خلقت ظلال نبودی عالم معدوم شدی - لِغِنَاءِ ذَاتِهِ تَعَالَى عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی به سبب بی پروا بودن ذات او از عالمیان و لفظ سبعون در کلام عرب برای کثرت می آید.

و آن چه در حدیث حُجُبِ نور و ظلمت وارد شده موید قول صوفیان است که مبادی تعینات مومنین حجب نورانی اند که ظلال اسم الهادی اند و مبادی تعینات کفار حجب ظلمانی اند که ظلال اسم الْمُضِل اند. غوث الثقلین علیه السلام می فرمایند:

خَرَقْتُ جَمِيعَ الْحُجُبِ حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى مَقَامٍ لَقَدْ كَانَ جَدِّي قَادِنَانِي

یعنی دریدم تمام حجاب ها تا که رسیدم من جائی که بود جَدِّ من، پس نزدیک کرد مرا تا آنکه تجاوز کردم از جمیع مراتب ظلال، که ولایت صغری از آن اعتبار است و رسیدن به مبداء تعین محمد صلی الله علیه و آله که در مرتبه صفات است که آن را ولایت کبری نامند.

سوال : اسماء و صفات الهی و ظلال آنها را چرا مبداء تعین انسان می گویند؟

جواب: چون دانسته شد که " إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ " پس برای آن، صفات و ضلال برای رسانیدن فیض الهی از وجود و توابع وجود واسطه می شود.

سوال : تَعْنِیٰ هر شخصی فرع وجود اوست با همین وجوه چنان چه در حلقه مقرر است پس اسماء و صفات بآنفسها مبادی تعینات عالم می تواند شد، پس وجود ظلال چه در کار است و اگر مبادی تعینات نمی تواند شد، پس مبادی تعینات انبیاء و ملائکه چگونه شدند؟

جواب : آنکه مبداء تعینات می تواند شد، لیکن در پیدایش ظلال و ساختن آن واسطه برای رسانیدن فیض حکمتی خواهد بود، واللّٰه تعالی اعلم. اگر تمام مبادی تعینات صفات و اسماء بآنفسها می بودند، تمام عالم در رنگ انبیاء و ملائکه معصوم می بودند و مقتضای ذات هر یک جذب مطلق می بود و (اما) مقتضای صفات جلالی و جمالی آن بود که بعضی مومن باشند و بعضی کافر و بعضی صالح و بعضی فاسق تا آثار رحمت و قهر و غیره ی صفات هم به مَنَصُّه ی^۱ ظهور آید. قال الله تعالی " وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ " یعنی اگر می خواستیم هر آئینه می دادیم هر کس را هدایت او ولیکن ثابت شده است تقدیر از من، هر آئینه پُر خواهم کرد جهنم از جنیان و آدمیان.

فایده : تفاوت در مبادی تعینات انبیاء و ملائکه آن است که در صفات الهی دو اعتبار جاری است، یکی جهت وجود ایشان فی آنفسها، دوم جهت قیام ایشان به ذات حق تعالی. پس صفات از جهت اول مُرَبِّی انبیاء اند و به جهت ثانی مُرَبِّی ملائکه اند، پس ولایت ملائکه نسبت به ولایت انبیاء اعلی و اقرب است به سوی خدای تعالی، لیکن ملائکه را از مقام خود ترقی نیست که مفهوم کریمه " وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ " یعنی نیست کسی از ما، یعنی ملائکه مگر آنکه او را مقام است معلوم، که ترقی از آن نیست و انبیاء را ترقیات است هم به مقام ملائکه و هم بالاتر از آن که کمالات نبوت و رسالت و کمالات اولوالعزم اند الی غیر ذالک، از این جهت انبیاء از ملائکه افضل گشتند چنان چه عقیده ی اهل حق است.

^۱ جایگاه

چون این همه تمهید مذکور شد پس بدان که به سبب ریاضت و متابعت صاحب شریعت ﷺ و تاثیر صحبت آن سرور علیه السلام بی واسطه یا با واسطه ی کثیره، چون صوفی از مقام خود در اقریب حق سبحانه تعالی ترقی می کند، با آن که آن صوفی را با جناب الهی آنقدر قرب به هم رسد که اصل او راست یعنی ظلّ را که مبداء تعین اوست، آن زمان بر صوفی در اصطلاح اطلاق ولی کرده می شود، و مراتب قرب هر چند بیچون و بی چگونه است لیکن در عالم مثال، تمام عالم بصورت دایره به نظر کشفی می درآید و آن را عالم امکان می گویند و عرش مجید بصورت قطر دایره به نظر می آید و در قوس تحتانی عناصر اربعه و نفس مشهود می گردد و لطائف پنج گانه عالم امر در قوس فوقانی ظاهر می شود و از گذشتن آن ظلال اسماء و صفات بصورت دایره مشهود می شود و صوفی خود را در عالم مثال می بیند گویا سیر می کند و ترقی می نماید، تا به حدی که در دایره ی ظلال داخل می شود و با اصل خود می رسد و در رنگ اصل می یابد و به وجود اصل باقی می بیند و خود را در آن فانی و مستهلک می بیند به قسمی که از خود هیچ عین (ذات) و اثر (صفات) نمی یابد و به وجود اصل باقی می بیند، و این سیر را در اصطلاح سیر الی الله گویند و این دایره ظلال، دایره ی ولایت صغری و ولایت اولیاء باشد.

اکثر اولیاء همین ظلال را دایره ی صفات گفتند و صفات را عین ذات دانستند و در حالت سُکر انا الحقّ قائل شده اند، بعد از آن چون از مبداء تعین خود ترقی کرده در دایره ی ظلال سیر واقع شود آن سیر را سیر فی الله می گویند و در حقیقت این سیر الی الله است.

فایده : بدان ای برادر که هر چند صفات حقیقیه حق تعالی هفت اند یا هشت اند^۱، چنان چه علمای کلام بدان تکلم کرده اند، اما جزئیات آن صفات و غیرها نهایت ندارند، اسماء حسنی بعبارتی بودند در آن احادیث دیگر اسماء و در تورات هزار اسم مذکور شده، اما در آن منحصر نباید دانست که نهایت ندارند. حق تعالی می فرماید "وَلَوْ أَنَّ

^۱ نزد اشعریان هفت صفت و نزد ماتریدیان هشت صفت (حیات ، علم ، قدرت ، ارادت ، سمع ، بصر ، کلام و تکوین)

ارشاد الطالبین

ما فی الأرض من شجرة أفلام و البحر یمدُّه من بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفَدَتْ کلماتُ الله " یعنی اگر تمام اشجار زمین قلم ها شوند و دریا و هفت دریای دیگر این چنین سیاهی باشند (یعنی مرکب و جوهر شوند)، کلمات الهی به پایان نرسند. یعنی کلمات مدح که بر صفات و کمالات دارند تمام نشوند، چنان چه سعدی گفته :

نه حُسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی

چنان چه صفات حق تعالی غیر متناهی اند، ظلال صفات هم غیر متناهی اند، حق تعالی می فرماید " مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ، وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ " یعنی هر چه نزد شما است فانی است و هر چه نزد خدا است باقی است. پس اگر در ولایت صغری و مراتب ظلال کسی به تفصیل سیر کند اَبَدًا اَبَاد منقطع نشود، لیکن هر کس در مراتب ظلال هر قدر که در حق او مقدور است سیر می کند، و نیز ظِلّ را ظِلّی باشد و آن را ظِلّی دیگر در مرتبه ی ثانی و ثالثه و رابعه اِلَی ما شاء الله می باشد. صوفی در مرتبه ی ترقی عروج کرده در اصل آن فانی می شود، همچنین به هر ظل که می رسد خود را در آن فانی و مستهلک می بیند و به وجود آن باقی می نماید. همین است معانی بیت مولانای رومی که گفته :

هفتصد و هفتاد غالب دیده ام همچو سبزه بارها روئیده ام

بعد از آن اگر عنایت شامل حال صوفی شود، از آنجا عروج شود به متابعت پیغمبر خدا ﷺ، دخول در دایره ی اسماء و صفات میسر گردد که اصل این دوایر ظلال است و سیری که در آن واقع شود سیر فی الله خواهد بود و شروع در ولایت کبری خواهد بود که ولایت انبیاء علیهم السلام است، دیگران را به تبعیت، این دولت به هم رسیده، هر که را رسیده. نهایت عروج لطائف پنج گانه ی عالم امر نهایت این دایره است.

بعد از آن به محض فضل الهی جل شانهِ از این مقام عروج واقع شود، سیر دایره حصول اینها خود بود و اگر گذشت آن دایره اصول و بعد از طی آن دایره فوقانی ظاهر می شود، حضرت مجدد الف ثانی ﷺ می فرمایند که چون غیر قوسی ظاهر نشده به همان قوس اختصار کرده اند و در این سری خواهد بود که بر آن اطلاع نبخشیدند، و این اصول سه گانه اسماء و صفات که مذکور شدند مجرد اعتبارات اند اندر حضرت

ذات تعالی و تقدس. حصول کمالات این اصول سه گانه مخصوص به نفس مطمئنه است و حصول اطمینان نفس هم در این موطن میسر گردد و در همین مقام شرح صدر حاصل می شود و سالک به اسلام حقیقی مشرف می گردد و نفس مطمئنه بر تخت صدر جلوس می فرماید و به مقام رضا ارتقا می نماید. این موطن منتهای ولایت کبرای انبیاست.

حضرت مجید علیه السلام می فرمایند که چون سیر تا به اینجا رسانیدم متوهم شد که کار تمام شد، ندا دادند که این همه تفصیل اسم الظاهر شد که یک بازوی طیران است و اسم الباطن متعلق از مبادی تعینات ملاءاعلی است و شروع در این سیر نمودن قدم نهادن است در ولایت علیاء ولایت ملائکه.

حضرت مجید علیه السلام می فرمایند که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن چون طیران واقع شد معلوم شد که ترقیات بالا اصالتاً نصیب عنصر ناری و عنصر هوائی و آبی است که ملائکه را از این عناصر سه گانه نصیب است، چنان چه وارد شده که بعضی از ملائکه از نار و ثلج^۱ مخلوق اند و تسبیح ایشان "سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَيْنَ النَّارِ وَ الثَّلَجِ" است.

و فوق آن به فضل الهی چون سیر واقع شود شروع در کمالات نبوت خواهد بود حصول این کمالات مخصوص انبیاء است علیهم السلام و ناشی از مقام نبوت است، کمال تابعان انبیاء را نیز به تبعیت، از آن کمالات نصیب است و در میان لطائف انسانی حظ وافر از این کمالات به عنصر خاک است و سائر عناصر و لطائف عالم خلق و عالم امر تابع آن هستند و چون این عنصر مخصوص به بشر است، خواص بشر از خواص ملائکه افضل گشتند.

کمالات جمیع ولایت صغری و کبری و علیا همه ظلال کمالات نبوت و شبح و مثال آن است. در دایره ی کمالات نبوت چون به مرکز می رسند آن مرکز به صورت دایره ظاهر می شود و آن دایره کمالات رسالت است که به اصالت به انبیاء مرسل مخصوص است،

دیگر هر که را میسر شود به طفیل و تبعیت میسر شود، و چون به مرکز آن دایره ی ثانی رسیده می شود، آن مرکز هم بصورت دایره ظاهر می شود که آن دایره کمالات اولوالعزم است (که) عالی است از مثالیت، انبیاء اولوالعزم را چون این منصب دهند قیام اشیاء به وی باشد. بعضی صاحب دولتان از اولیاء باشند که تبعیت انبیاء این منصب به وی عطا می شود.

حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند که چون این سیر به انجام رسانیدم مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزایش در عدم محض خواهد افتاد " اِذْ لَیْسَ وَرَآئَهُ اِلَّا الْعَدَمُ الْمَحْضُ " ای فرزند از این ماجرا در توهم نیفتی که عَنَقَا در شکار آمد " فَهَوَّ سُبْحَانَهُ بَعْدُ وَرَاءَ الْوَرَاءِ ثُمَّ وَرَاءَ الْوَرَاءِ " یعنی حق تعالی هنوز وراء الوریاء پس وراء الوریاء است.

این وراثت نه به اعتبار حُجُب است، چه (را که) حجب تمام مرتفع گشته بلکه به اعتبار ثبوت عظمت و کبریائی است که مانع ادراک است . " فَهَوَّ سُبْحَانَهُ اقْرَبُ فِي الْوُجُودِ وَ اَبْعَدُ فِي الْوِجْدَانِ " یعنی حق تعال در وجود قریب تر است و در ادراک بعید تر.

بعضی مکمل مردان باشند که درون سُرَادِقَات^۱ عظمت و کبریائی به طفیل انبیاء علیهم السلام ایشان را جا دهند و محرم بارگاه سازند " فَعُوْمِلَ مَعَهُمْ مَا عُومِلَ " این معامله مخصوص به هیئت وحدانی انسان است که از مجموعه ی عالم خلق و عالم امر ناشی گشته، مع ذالک رئیس در این موطن عنصر خاک است. کمالات این مقام مخصوص به هیئت وحدانی است. این چنین کس بعد (از) قرون متطاولة ی هزارها ساله پیدا می شود و ظهور سرادقات عظمت و کبریائی متعلق به حقیقت کعبه ی ربانی است.

حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند بعد از مرتبه ی علیا نورِ صرف که آن را این فقیر حقیقت کعبه ی ربانی یافته مرتبه ای است بس عالی که حقیقت قرآن است. کعبه به حکم قرآن قبله ی آفاق شده حضرت شیخ سیف الدین (ابن خواجه عروۃ الوثقی محمد معصوم ابن حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنهم) می فرمودند که علامت انکشاف

^۱ خیمه ها و سراپرده ها

ارشاد الطالبن

انوار قرآن مجید غالباً ورود ثقلی بر باطن عارف است، گویا کریمه " إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا " بدرستی که ما بر تو نزول کنیم کلام ثقیل، ایماء به این معرفت دارد.

حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند که فوق این مرتبه ی مقدسه مرتبه ای است بس عالی که حقیقت صلوة است، تواند بود که ایماء به این حقیقت صلوة رفته باشد آن چه در قصه ی معراج آمده که " قِفْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّ اللَّهَ يُصَلِّي " یعنی باش ای محمد که خدا نماز می گزارد. یعنی عبادتی که شایان مرتبه ی تجرد و تنزه بود مگر از مراتب وجود صادر گردد. " فَهُوَ الْعَابِدُ وَهُوَ الْمَعْبُود " . در این مرتبه کمال وسعت و امتیازی چون است. حضرت عروۃ الوثقی علیه السلام می فرمایند که استلذازی که در حین ادای صلوة است، نفس را در آن حظی نیست و در عین التذاذ در ناله و فغان است و رتبه ی نماز در دنیا رتبه ی رویت است در آخرت، حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند که دولت رویت که سرور عالمیان را در شب معراج و بهشت میسر شده بود در دنیا و نماز میسر می شد و لهذا فرمود " أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ فِي الصَّلَاةِ " .

حضرت عروۃ الوثقی علیه السلام می فرمایند هر چند در دنیا رویت نیست اما کالرویت است (همانند رویت است)، یعنی در نماز.

حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند مرتبه ی مقدس که فوق حقیقت صلوة است استحقاق معبودیت صرف است و آن فوق را ثابت است. در آن موطن وسعت نیز کوتاهی می نماید اگر چه بیچون باشد، اقدام تحمل انبیاء و اکابر اولیاء علیهم السلام را سیر تا نهایت مقام حقیقت صلوة است و فوق این مقام معبودیت صرف است که هیچ کس را از آن دولت میسر نیست لیکن الحمد لله سبحانه که نظر را از آنجا منع نفرموده اند و به قدر استعداد گنجایش داده - بلا بودی اگر این هم نبود - و حقیقت کلمه ی " لا اله الا الله " در این موطن مُحَقَّق می گردد و معنی لا اله الا الله نسبت به حال منتهیان لا مَعْبُود إِلَّا اللَّهُ چنان چه در شرع معنی این کلمه قرار یافته و لا موجود و لا وجود و لا مقصود گفتن انساب به مبتدیان اوسط است، و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود

است و فوق آن لا معبود الا الله . در این مقام ترقی در نظر و حِدَّت^۱ بَصَر وابسته به عبادت صلوٰه است نه عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوٰه مدد فرماید و نقص آن را تلافی کند.

فصل در ولایت : ولایت صغری اکثر اولیاء که سوای یک مقام ولایت که حضرت مجدد رضی الله عنه آن را ولایت صغری می نامند- چون دیگر مقام ثابت نمی کند، تعین اول که آن را به وحدت وجود تعبیر می کنند و مرتبه اجمال و حقیقت محمدی می گویند و تعین ثانی که به وحدانیت تعبیر می کنند - و مرتبه تفصیل و حقایق ممکنات می گویند در همان مقام اثبات می نمایند و حضرت مجدد علیه السلام می فرمایند که ولایت صغری دائره ی ظلال حقایق ممکنات است، سوای انبیاء و ملائکه علیه السلام. حقایق انبیاء یعنی مبادی تعینات آنها نفس صفات است که به ولایت کبری تعبیر کرده شد و حقایق ملائکه به ولایت علیا تعبیر کرده فرق بین الولايتين سابق مذکور گردید و نقطه ی اعلی از ولایت کبری حقیقت محمدی گفته که آن را به صفت العلم یا شأن العلم تعبیر فرموده اند.

این مکشوف آن حضرت، پیش از وصول به کمالات نبوت بود، بعد از آن که به کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم مشرف شدند بر آن حضرت ظاهر شد که تعین اول تعین وجودیست که ربّ ابراهیم خلیل الرحمان است و مرکز که اشرف و اسبق اجزاء اوست حقیقت محمدی است.

بعد از آن بر آن حضرت ظاهر شد که تعین اول صفت حُب است، محیط دایره، خِلَّت است که مبداء تعین خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام است و مرکز، محبت است، چون به مرکز رسیده شود آن هم دایره ظاهر می شود که محیط آن محبت صرفه است که مبداء تعین موسی کلیم الله است علیه السلام و مرکز آن محبوبیت است که مبداء تعین رسول کریم است صلی الله علیه و آله و آن مرکز چون دایره ظاهر می شود، محیط آن محبوبیت ممتاز است و مرکز آن محبوبیت صرفه و آن حقیقت الحقائق است. معامله

^۱ تیزی و هوشمندی، حدت بصر: تیز بینی

ارشاد الطالبن

محبوبیت ممتاز به اسم مبارک محمد ﷺ تعلق دارد و محبوبیت صرفه به اسم مبارک احمد ﷺ پس برای سرور کائنات دو ولایت است، ولایت محبوبیت ممتاز که آن را حقیقت محمدیه گویند، ولایت محبوبیت صرفه که آن را حقیقت احمدیه گویند و همین تعین اول است، فوق آن لا تعین است که در آن سیر قدمی را گنجایش نیست و ترقی فوق تعین اول که حقیقت احمدی است ممکن نیست لیکن قریب مرض موت در آخر عمر حضرت مجدد رضی الله عنه را به تبعیت و طفیل رسول اکرم ﷺ ترقی از آنجا که واقع شده به سیر نظری بودن به سیر قدمی، حضرت عروة الوثقی می فرمایند که این معنی از آن حضرت یعنی حضرت مجدد ﷺ در همان مجلس استفاده نموده.

سوال : وجه تعارض کشف اولیاء و کشف حضرت مجدد ﷺ در تعین اول چیست ؟

جواب : حضرت مجدد ﷺ می فرمایند که ظل شی بسا است که خود را به اصل شی و نماید و سالک را به خود گرفتار می سازد، پس آنان در تعین ظل تعین اول اند که در وقت شروع بر عارف بر اصل تعین اول که تعین حبی است ظاهر گشته (است).

سوال: علم از صفات حقیقیه است و حُبّ از صفات اضافیه و وجود بر حب اسبق است چه (را که) حب فرع وجود است، آنها را ظل تعین حبی گفتن راست نیاید.

جواب : علم از صفات حقیقیه است، داخل مرتبه ی لا تعین است و مبادی تعینات همه اعتبارات است. اول اعتباری که به ظهور آمد حُبّ است، اگر حب نبودی هیچ مخلوق نشدی و در حدیث قدسی آمد " كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأُحِبُّ أَنْ أُعْرَفَ " ، اعتبار ثانی وجود است که مقدمه ایجاد است، تعین وجود گویا ظل است تعین حبی را، حق تعالی صفات خود را و کمالات خود را و هم ذات خود را می داند، پس صفات حق تعالی که در مرتبه ی علم اند دایره ی ولایت کبری و ولایت علیاست و ظلال آن صفات ولایت صغری، و ذات بی چون که در مرتبه ی علم است وصول به آن کمالات نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم است و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة و معبودیت صرفه اعتبارات اند نفس الامری خارج از مرتبه ی علم که آن را وجود نفس الامریست،

ارشاد الطالبن

مثلاً زید در خارج موجود است و وجود او امریست اعتباری که در خارج موجود نیست اما نه اعتباری که موقوف بر اعتبار معتبر باشد بلکه نفس الامریست، چنانچه حضرت مجدد علیه السلام بصورت سوال و جواب فرمودند.

سوال: تعین اول وجودی است و وجود او در خارج موجود نیست، نزد این بزرگواران چیزی بجز ذات خدای تعالی موجود نیست و در آن خارج از تعینات و تنزلات نامی و نشانی نه و اگر ثبوت علمی گویم لازم آید که تعین علمی از او سابق باشد، به آن خلاف مقدر است.

جواب: گویم امر ثابت است اگر ثبوت خارجی گویم به آن معنی که ورای علم او را هم ثبوت است گنجایش دارد، واللّٰه سبحانه اعلم

حضرت عروة الوثقی رحمته الله می فرمایند که باید دانست که معنی تعین اول و تعین ثانی آن نیست که حق تعالی تنزل کرده، حُبّ شد یا وجود شد بلکه معنی آن ظهور است که لائق است به تنزیه و مناسب کلام انبیاء است علیهم السلام یعنی صادر اول، رسول فرمود صلی الله علیه و آله "أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي".

فصل: باید دانست که در هر مقام ولایت و کمالات نبوت و رسالت و حقائق، صوفی را دو حالت است، **یکی انقطاع از خلق و توجه به سوی حق** به مقتضای "وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا" یعنی یاد کن نام پروردگار خود را و منقطع شو از غیر او به سوی او منقطع شدنی. **دوم رجوع عن الله بالله یعنی باز تجدید مناسبت به خلق که از لوازم مقام تبلیغ و ارشاد است**، حق تعالی می فرماید "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا" یعنی اگر رسول را فرشته کردم هم بصورت مردی کردم. اگر فرشته را به پیغمبری می فرستادم او را به صفات آدمیان می ساختم تا در میان مُفَیض (فیض دهنده) و مستفیض (فیض گیرنده) مناسبت باشد که بی مناسبت اخذ فیض نمی شود.

در حالت اولی در نظر کشفی چنان می نماید که گویا بسوی خدا سیر می کند و در حالت ثانیه به نظر می آید که گویا از جناب حق بسوی خلق می آید و در این حال صوفی غمگین می شود و هر قدر که نزول آتم باشد فیض او در عالم بسیار سرایت می کند.

فایده: خواندن سوره سَبَّحِ اشْم در عروج تاثیر دارد.

فصل: این همه مقامات در عروجات که در میان آمده بعد هزار سال حق تعالی به حضرت مُجَدِّدِ اَلْفِ ثانی عطاء کرد، کسی از اولیاء سابق به آن لب نگشوده، این همه مبنی بر آن است که در میان اُمَم سابقه برای هدایت خلق در هر قرن و هر قریه انبیاء مبعوث می شدند، حق تعالی می فرماید "وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" یعنی نبود هیچ شهری مگر آن که گذشت بروی پیغمبری. و بعضی از آنها به مرتبه ی رسالت می رسند، چنان چه در حدیث است. عدد انبیاء یک لکه و بیست و چهار هزار، و رُسُل سه صد و سیزده است و بعد هزار سال یا قریب آن پیغمبری اولوالعزم مبعوث می شد. بعد هزار سال از آدم عَلَيْهِ السَّلَام، نوح عَلَيْهِ السَّلَام و همچنین بعد او ابراهیم و بعد او موسی و بعد او عیسی علیهم السلام و بعد او محمد رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خاتم النبیین شدند.

بعد وفات او اولیاء امت او در هدایت خلق، نیابت آن حضرت کردند. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود "الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ" یعنی علماء وارثان پیغمبران اند و در میان آنها شخصی مثل رسولان در میان انبیاء بر سر هر صده به مزید فضل امتیاز یافته و تجدید کرده، ابوداود و غیره از آن حضرت علیه السلام روایت کردند "إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا" یعنی حق تعالی مبعوث خواهد کرد در این امت بر هر صده شخصی را که تجدید دین کند.

و چون هزار گشت و نوبت اولوالعزم رسید حق تعالی موافق عادت قدیم برای هزاره ی دوم مُجَدِّدی پیدا کرد که در سایر اولیاء مجددان مثل اولوالعزم باشد در انبیاء و رسولان، و او را از بقیه ی طینت رسول کریم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آفرید و این مقامات و کمالات داد که کسی ندیده بود، به طفیل او این کمالات در آخرالزمان شایع و جلوه گر گردانید. از ابن

امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند او از پدر و جد خود رضی الله تعالی عنهم که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود " أَبْشُرُوا وَ اسْتَبْشِرُوا إِنَّمَا مَثَلُ أُمَّتِي كَمَثَلِ غَيْثٍ لَا يُدْرِي أَوَّلُهُ خَيْرٌ أَمْ آخِرُهُ أَوْ كَحَدِيقَةٍ أَطْعِمَ مِنْهَا قَوْجٌ عَامًّا ، ثُمَّ أَطْعِمَ مِنْهَا قَوْجٌ عَامًّا ، لَعَلَّ آخِرَهَا قَوْجٌ أَنْ يَكُونَ أَعْرَضَهَا عَرْضًا وَأَعَمَّقَهَا عَمَقًا وَأَحْسَنَهَا حَسَنًا " یعنی خوشی ده باشید و خوش باشید به درستی که حال امت من مانند حال باران است، دریافته نمی شود که آخر آن بهتر است یا اول آن، یا حال امت من مانند باغ است خورانیده می شوم من از آن باغ، قسمی از میوه (را در) سالی و قسمی در سالی دیگر، شاید که قسم آخر آن پهناور تر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و خوب تر باشد در خوبی.

و از ابی هریره در کتاب الزهد، بیهقی آورده و همچنین از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله " مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي عِنْدَ فَسَادِ أُمَّتِي فَلَهُ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ " یعنی هر که لازم گیرد سنت مرا نزد فاسد شدن امت من، او را ثواب صد شهید باشد.

از این احادیث معلوم می شود که بعضی مردم در آخرالزمان باشند که علوم و کمالاتشان پهناورتر و عمیق تر و نیک تر باشند از دیگران و هر که سنت را محکم گیرد در زمان فساد امت و غلبه ی کفر و معاصی او را ثواب برابر صد شهید باشد. والله اعلم

خاتمه در سلوک نقشبندیه : جمیع مسلمانان را خصوصاً صوفیان طریقه ی نقشبندیه را که بنای طریق ایشان منحصر است بر اتباع سنت، لازم است که خدمت فقه و حدیث نمایند تا فرائض و واجبات و مُحَرَّمات و مکروهات و مُشْتَبِهات و سنن پیغمبر صلی الله علیه و آله در عبادات و عادات دریابند و مَهْمَا مَکْن^۱ در اتباع سنت کوشند خصوصاً در اتباع فرائض و واجبات و پرهیز کردن از مکروهات و مُشْتَبِهات، رعایت سنت محکم گیرند.

در طهارت بدن و ثوب^۲ و مکان و سائر شرایط نماز احتیاط کلی نمایند اما در طهارت ظاهری به مرتبه ی وسواس نرسانند که مذموم است، و نماز پنج گانه در مساجد به جماعت گزارند به قسمی که تحریمه ی اولی فوت نشود، کثرت جماعت و بهترین کس

^۱ حتی المقدور، به اندازه ی توانائی

^۲ جامه، لباس

را امام طلب نمایند (امام کنند) در حدیث آمده "الْإِمَامُ ضَامِنٌ" یعنی نماز مقتدی در ضیمان نماز امام است پس هر قدر که امام کامل تر باشد نماز کامل تر میسر می شود و (نماز) جمعه از دست ندهند و جمیع سنن و آداب نماز را نیک رعایت کنند و نماز با اطمینان تمام گزارند و قرآن به تصحیح و تجوید و حُسن صوت بی تَغَتّی^۱ بخوانند و نماز را در اوقات مستحبه ادا کرده باشند و سنن را که دوازده رکعت اند و نماز تهجد که سنت موکده است از دست ندهند.

و روزه ی ماه رمضان مبارک با احتیاط ادا کنند و از سخن لغو یا گناه یا غیبت، ثواب روزه از دست ندهند و نماز تراویح و ختم قرآن و اعتکاف عشره اخیر رمضان لازم گیرند و لیلۃ القدر را جوین باشند و اوقات ذکر را معمور دارند و اگر مالک نصاب نامی باشند ادای زکوة فرض است. لیکن در این باب سنت آن است که زیاده از حاجت ضروری مال نگاه ندارند. رسول کریم ﷺ یک یک را از ازواج مطهرات بعد فتح خیبر در سال ششصد من جو و خرما می دادند، در ملک خود یک درهم نگاه نمی داشتند. و از کسب حلال خورده باشند و در بیع و شراء و غیره عقود رعایت مسائل فقه لازم گیرند و از مشتبّهات پرهیز نمایند و در ادای حقوق الناس سعی بلیغ نمایند، اگر در ادای حقوق الله تقصیر واقع شود امید مغفرت به شفاعت رسول کریم ﷺ و پیران عظام قوی است اما حقوق الناس در بخشش نمی آیند، و نکاح سنت پیغمبران است، اما اگر ادای حقوق آن نتواند کرد در این زمانه به خوف فوت اکثر فرائض و سنن اگر از آن باز ماند بهتر باشد، در این باب کلامی مختصر نوشته شده تفصیل آن از کتب فقه و حدیث باید جست.

بعد از ادای فرائض و واجبات و اجتناب از مکروهات و مشتبّهات بر صوفی لازم است که اوقات به ذکر الهی معمور دارند و در بطالت نگذرانند، در حدیث آمده که اهل جنت حسرت نکنند مگر بر ساعتی که ذکر خدای تعالی نکرده باشند. پیش از فناء نفس به کثرت نوافل و تلاوت قرآن ترقی در قرب دست ندهد، حق تعالی می فرماید " لا

^۱ بدون آهنگ، بدون آواز

يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ " یعنی قرآن را بدون پاکی مس نکنند، چنان چه طهارت ظاهری شرط نماز است، بدون طهارت از رزایل نفس، برکات نماز و تلاوت حاصل نتوان کرد، چنانچه در ظاهر ازاله ی کفر به کلمه لا اله الا الله است، همچنین ازاله ی کفر باطنی از کلمه لا اله الا الله می شود. رسول کریم ﷺ می فرمایند " جَدِّدُوا إِيمَانَكُمْ " یعنی ایمان خود را تازه کنید، مردم پرسیدند چگونه ایمان را تازه کنیم ؟ فرمود به تکرار کلمه ی طیبه " لا اله الا الله ". جمیع مشایخ سلاسل برای مریدان همین ذکر لا اله الا الله مقرر داشته اند، بعضی به جهر می گویند و از آن می جویند و نقشبند ذکر جهر را بدعت دانسته به ذکر خفی اکتفا کرده اند. پس برای فنای قلب و غیره لطائف عالم امر ذکر لا اله الا الله به حبس نفس مفید می دانند و دم را زیر ناف بند کرده و " لا " را در خیال از ناف تا دماغ و کلمه " إله " را از دماغ^۱ بر دوش راست تا لطیفه ی روح که زیر پستان راست است فرود می آورند و کلمه " إله " از آنجا به قلب که زیر پستان چپ است ضرب می کنند. اینچنین به ملاحظه ی معنی که هیچ مقصود نیست جز ذات پاک به رعایت طاق^۲ به عمل می آورند و این را وقوف عددی گویند. این عمل از خواجه عبدالخالق غجدوانی^۳ و او را از حضرت خواجه ی کائنات^۳ ﷺ رسید و برای فنای نفس تکرار کلمه طیبه به ملاحظه معنی به زیان مفید است که نفس از عالم خلق است و بعد حصول فنای نفس در مقام کمالات نبوت و فوق آن ترقی به تلاوت قرآن و کثرت نماز است، چنان چه بالا در میان مقامات، مذکور شد. شخصی از پیغمبر ﷺ همسایگی او در بهشت طلب کرد، فرمود که چیز دیگری طلب کن، آن شخص گفت که من همین می خواهم، آن حضرت فرمود پس مدد کن مرا بر نفس خود از کثرت سجود و کثرت مراقبه. هم از برای مبتدی مفید است و هم برای منتهی.

حضرت خواجه ی نقشبند رضی الله عنه می فرمایند که صوفی به کثرت مراقبه به مراتب وزارت می تواند رسید، مبتدی را اول مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال می

^۱ مغز، سر

^۲ حفظ عدد فرد در ذکر

^۳ در اکثر کتب نقشبندیان آمده حضرت خواجه ی جهان خواجه عبدالخالق قدس سره این روش ذکر را از حضرت خواجه خضر علیه السلام تعلیم گرفتند

فرمایند، چون آن را از آن مراقبه جمعیت دست دهد مراقبه ی معیت و ملاحظه ی قول تعالی " وَهُوَ مَعَكُمْ أَتَيْنَ مَا كُنْتُمْ " یعنی خدا با شماست هر کجا که باشید می فرمایند، و بعدِ فنای قلب مراقبه ی اقرابت می فرمایند و ملاحظه " وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ " یعنی خدا نزدیک تر است بسوی او از رگ گردن و بعدِ فنای نفس مراقبه ی محبت و ملاحظه " يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ " می فرمایند یعنی خدا دوست می دارد ما را و ما دوست می داریم خدا را، چون فنای اتم دست دهد در کمالات نبوت و فوقِ آن بر مراقبه ی ذات بَحث^۱ مواظبت نمایند.

بعدِ فراغ از ذکر و فکر و فرائض و نوافل اگر مصاحبت و مکالمت با علمای مفتیان و صلحا دست دهد او را غنیمت داند، به شرطی که علما از مصاحبت دنیا داران مجتنب باشند و اگر صحبت صلحا میسر نشود تنها نشستن یا به خواب رفتن خوب است "الْعُزْلَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَ جَلِيسِ الصَّالِحِ خَيْرٌ مِنْ الْعُزْلَةِ" یعنی گوشه نشینی بهتر است از همنشین بد و همنشین نیک بهتر است از عزلت. صحبت و مخالطت جُْهال و فُسَّاق و کسانی که در دنیا بیشتر اِنهماک^۲ دارند کارخانه ی باطن را خراب می کند، خصوصاً در حق صوفیان مبتدی سخت مضر است که آب اندک را نجاست پلید کند و همنشینی با صوفیان و صاحبان و اولیاءالله از ذکر و عبادت الهی هم مفید تر است، صحابه با هم می گفتند " اِجْلِسْ بِنَا نُؤْمِنُ سَاعَةً " یعنی با ما بنشین که ایمان تازه کنیم . مولوی روم رحمته الله علیه می فرماید :

یک زمان هم صحبتی با اولیاء بهتر از صد سال بودن درِ قفا^۳

و حضرت خواجه ی احرار رحمته الله علیه فرموده :

نماز را به حقیقت قضا بود لیکن نماز صحبت ما را قضا نخواهد بود

^۱ خالص و محض

^۲ مبالغه در کار

^۳ پرهیزکاری

ارشاد الطالبن

مردی دیگری را گفت که با بایزید صحبت می دار، آن شخص جواب گفت که من صحبت با خدا دارم، آن مرد گفت که صحبت داشتن با بایزید بهتر است از صحبت داشتن با خدای تعالی، یعنی تو به قدر نسبت خود و موافق حوصله ی خود فیض و برکت از جناب الهی میسر داری و در صحبت بایزید موافق علو مرتبه ی او به تو فیض خواهد رسید.

دور شو از اختلاط یارِ بد یارِ بد ، بد تر بود از مارِ بد
مارِ بد تنها همی بر جان زند یارِ بد بر جان و بر ایمان زند

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَصَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ
أَجْمَعِينَ ، اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّكَ ، وَ حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَ حُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِي إِلَيْكَ آمِينَ آمِينَ

<https://t.me/ketaberfani>